

نوشت و نیش

از داستان های یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



سر دبیر محترم مجله وزین پیام:

پس از عرض سلام، همانطور که میدانید لطیفه و طنز، شوخی و مسخرگی و داستانهای خنده دار کوتاه و باصطلاح امروزیها جوک ها مانند هنر، یکی از وسایل دفاعی انسانها در برابر دشواریهای شخصی یا ناملازمات زمانی، مکانی و اجتماعی و طبقاتی است تا آنجا که مولانا عبید زاکانی میگوید:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

داستانهای یهودی از این قاعده مستثنی نیستند بطوریکه میتوان گفت «داستانهای یهودی در حقیقت داستان یهودیان است». از این پس گاه بگاه تعدادی چند از این «لطیفه های یهودی» را خدمتتان ارسال میدارم تا در صورت تمایل آنها را در مجله گرامی پیام بچاپ برسانید.

عزیز الله سلیم پور

مشه مندلسون دانشمند و فیلسوف آلمانی (پدر موسیقیدان معروف) در خیابان راه میرفت که یک افسر ارتش پروس او را شناخت، بطرف او رفت و با خشم و پرخاش به او گفت: احمق، الاغ... و مندلسون با لبخندی دستش را بطرف او دراز کرده گفت: از آشنائی با شما خیلی خوشوقتم. بنده مشه مندلسون!



خبر رسیده که در اوکراین یک دختر مسیحی کشته شده

است. یهودیان وحشت کرده اند چون میدانند که دو باره یهودیان را متهم کرده کشتار و پوگرومی تازه اتفاق خواهد افتاد. پیرمردان و مسئولین جامعه در کنیسا جمع شدند تا چاره ای بجویند که ناگهان مردی نفس زنان از راه میرسد و میگوید: خبر خوش... خبر خوش... آن زن مسیحی نبوده، یهودی بوده است! نگران نباشد...!



در زمان استالین در یکی از پارکهای مسکو پیرمرد یهودی مشغول خواندن کتابی بزبان عبری است. پلیس سر میرسد و در باره کتابش میپرسد.

- این کتاب تعلیم زبان عبری است.

- ولی تو با این سن و سال بهیچ وجه نخواهی توانست به اسرائیل بروی.

- اشکالی ندارد، گویا در بهشت هم همه به عبری صحبت میکنند.

- ولی تو به جهنم خواهی رفت.

- در اینصورت زبان روسی را که خوب حرف میزنم!



در آن دنیا پیرمرد ۹۰ ساله ای روی میبل راحتی لمیده و یک زن زیبا و هوس انگیز در کنارش نشسته است. حضرت موسی تعجب کرده خطاب به خدا میگوید: «این مرد در تمام عمرش آدم هوس باز و ناجوری بوده، حالا این پاداش اوست؟!» خداوند جواب میدهد «خیر این مجازات آن زن زیبا میباشد!»



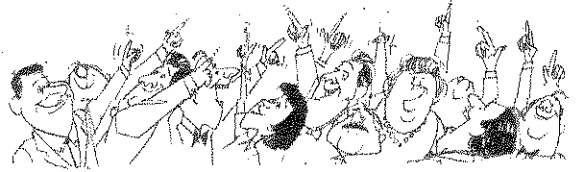
در دوران نخست وزیری بن گوریون ربای بزرگ یروشالیم (اورشلیم) نزد او رفت و گفت: «آقای نخست وزیر، حالا که خدا را شکر بعد از هزاران سال مملکت ما استقلال خود را بازیافته بیائید دادگاه عدل را مثل دوره حضرت موسی بنا کنید. ۷۰ نفر انسان پاک و پارسا و منزه را جمع کنید تا آنها بکار مردم رسیدگی کنند.»

بن گوریون گفت: شما فکر میکنید ۷۰ تا چنین آدمهایی توی این کشور ما بشود پیدا کرد؟

- البته آقای نخست وزیر، با پول همه چیز پیدا میشود!

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



آقای روتمان نزد ربای شهر رفته او را از وضع فلاکت بار خانواده «لونشتین» آگاه میکند. خانواده بیچاره ای هستند. هشتشان گسروی نهشان است. کرایه خانه شان را ندارند بدهند و صاحبخانه آنها را بیرون خواهد کرد و در این سرمای زمستان... ربای بلافاصله پول کرایه منزل را به آقای «روتمان» داده ضمن تشکر بخاطر نوع دوستی اش از او سؤال میکند: این خانواده از بستگان یا دوستان شما هستند؟ خیر، آنها مستأجر بنده میباشند!

یهودیان پرهیزکار جمعه بعد از ظهر از کسار دست میکشند و تا غروب شنبه را به فراغت و آموختن تورات میگذرانند تا بجائی که میگویند کسی که جمعه بعد از ظهر شال نماز خود را از کیسه در آورده غروب شنبه دوباره آنرا درون آن بگذارد، تمام هفته از آرامش و خوشی برخوردار خواهد بود. ربی بزرگ لوباوویچ ها که چند سال پیش در نیویورک بدرود حیات گفت مردی وارسته، باهوش و با نکاوت و فهمیده بود. روزی مردی ناامید بحضور او رفت و گفت: ربای، من بفرمان راهنمایان شرع عمل میکنم. جمعه شب شال نماز را در میآورم، تمام شبات را به تورات خواندن میگذرانم و شنبه بعد از ظهر شالم را دوباره در کیسه

میگذارم ولی با اینحال تمام هفته زندگی نابسامانی دارم و شب و روز با همسرم دعوا و مرافعه دارم. ربی جواب میدهد: کار شما خوب است ولی اگر در شستن ظرفها هم به همسران کمک کنید اثرش بهتر خواهد بود!

مسیو و مادام بن سوسان در سالهای ۱۹۶۰ از الجزایر به پاریس آمده ثروتی بهم زده اند و با اشراف رفت و آمد پیدا کرده اند؛ از این لحاظ سعی میکنند خود را خیلی فهمیده و هنرشناس معرفی کنند.

شبی در یکی از مجالس هنری از موتزارت صحبت بود ناگهان خانم بن سوسان میان حرفهای دیگران میپرد و میگوید: موتزارت را من امروز از قضا دیدم، سوار اتوبوس خط ۶۳ که بودم از طرف شانزه لیزه بطرف لوور میرفتم و تابلوی خیابان موتزارت را دیدم، چقدر تمیز و درخشنده بود!

حاضرین همه جا میخورند و موضوع را عوض میکنند. هنگام مراجعت آقای بن سوسان با همسرش شروع بدعوا میکند که: «تو حالا نمیشد خفه خون بگیری و آبروی مرا نسبری؟! چرا گفتی اتوبوس؟ نمیشد مثل همه آدمها بگوئی ماشین کادیلک یا پونتیاک؟!»

مئیر چند روز پس از دزدی از منزل مسیو کوی دستگیر و بدادگاه برده شده است.

رئیس دادگاه: چطور است آقای مئیر که شما فقط چیزهای بی ارزش را دزدیده و از طلا و نقره چیزی نبرده اید؟
- مئیر: در این مورد همسرم بقدر کافی توی سرم زده، خواهش میکنم شما مرا ببخشید!

برای فروش

خانه ای ۵ اتاق خوابه با ۳ حمام کامل و زیرزمین کامل با
سالن ناهار خوری بسیار بزرگ و زمین ۱۴۷×۱۱۴
در بهترین نقطه گریت نیک استیت: \$1,450,000
خانه ای با سالن ناهار خوری بسیار قشنگ دارای ۳ اتاق خواب
و ۲ حمام کامل، زمین ۱۰۹×۶۸ در قسمت نورت: \$799,000
خانه ای ۴ اتاق خوابه، دو و نیم حمام با سالن و
ناهار خوری و دن بسیار بزرگ، نورت: \$1,375,000
ایما لاوی: 516-655-7008



Jewelry Sales Person

Experienced salesman wanted.
High commission; Exclusive
territories with established clientele
All expenses paid.

For more information please call:

1-800-775-2744

به یک فروشنده جواهرات نیازمندیم.

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



عده ای از اسرائیلی های مقیم لوس آنجلس در مورد تخلیه آبادیها و شهرک های غیرقانونی در اسرائیل بحث میکنند. یکی از آنها با عصبانیت میگوید: حالا خواهید دید؛ اول میگویند آبادیها را تخلیه کنید و سپس خواهند گفت لوس آنجلس را ترک کنید!

مادر پاتریک لوی کارخانه دار بزرگ معروف پُر مشغله به او تلفن میزند:
- مادر، من و پدرت دیگر آبهان به یک جوی نمیروید و خیال طلاق داریم.
- مگر چنین چیزی میشود؟ شما الان ۵۰ سال است ازدواج کرده اید.
- من دیگر پدرت را دوست ندارم.

پاتریک به مادرش پیشنهاد میکند با برادرش لوران صحبت کند. لوران بلافاصله به مادرش تلفن کرده و چون مادرش را در طلاق خیلی مصمم می بیند پیشنهاد میکند که با پاتریک برای شب شبات به منزل والدین بروند و در این مورد صحبت کنند.

مادام لوی گوشه را گذاشته رو به شوهرش کرده میگوید:
از من نپرس چکار کردم، همین قدر بدان که بعد از ۶ ماه هر

دو پسرمان شب شبات با ما سر سفره غذا خواهند خورد.

بعد از سه ماه که در اثر گریه بچه، یوهنان نتوانسته بود بخوابد، امشب بچه آرام است و یوهنان به خواب سنگین و راحتی فرورفته ولی ساعت سه بعد از نصف شب سارا او را بیدار میکند.

- وای بر من، چه بلائی سر بچه آمده که دیگر امشب اصلاً گریه نمیکند؟

در دوران استالین: جیکوب به مادرش:

- مامان فرق تصادف با فاجعه چیست؟

- ببین پسر، اگر استالین در یک کشتی باشد و کشتی غرق شود، این یک تصادف است اما اگر کسی او را نجات دهد این یک فاجعه خواهد بود!

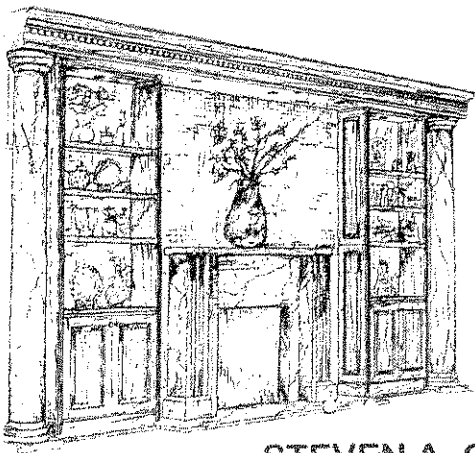
پس از اتمام سخنرانی، سخنران شماش کنیسا را صدا کرده میگوید: ته کنیسا مردی به خواب رفته، برو او را بیدار کن.

- خیر جناب ربای، همانطور که شما او را خواب کردید همانطور هم بروید خودتان بیدارش کنید!

هنگامیکه بیشتر هنرمندان منهن به هالیوود کوچ میکردند «ژاک برنهایم» نیز برای این سفر چمدانهایش را می بست دوستی از او پرسید:

- دیگر تو چرا از نیویورک میخواهی بروی هالیوود؟

- به دو دلیل: اول اینکه دیگر اینجا هیچکس نمانده، دوم اینکه اینجا خیلی شلوغ است!



SECO DECOR

Manufacturers of All Types of Custom
Wood Cabinetry & Furniture

● Design ● Manufacture ● Deliver ● Install
Offices, Conference Rooms, Libraries

طراحی، ساخت و نصب همه نوع کابینت های چوبی
دفاتر اداری، اطاق کنفرانس و کتابخانه

Showroom at: 61 Mineola Ave., Roslyn Heights, NY

STEVEN A. COHEN Tel: (516) 621-6699 Fax: (516) 621-7846

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



عده ای از اسرائیلی های مقیم لوس آنجلس در مورد تخلیه آبادیها و شهرک های غیرقانونی در اسرائیل بحث میکنند. یکی از آنها با عصبانیت میگوید: حالا خواهید دید؛ اول میگویند آبادیها را تخلیه کنید و سپس خواهند گفت لوس آنجلس را ترک کنید!

مادر پاتریک لوی کارخانه دار بزرگ معروف پُر مشغله به او تلفن میزند:
- مادر، من و پدرت دیگر آلمان به یک جوی نمیروند و خیال طلاق داریم.
- مگر چنین چیزی میشود؟ شما الان ۵۰ سال است ازدواج کرده اید.
- من دیگر پدرت را دوست ندارم.

پاتریک به مادرش پیشنهاد میکند با برادرش لوران صحبت کند. لوران بلافاصله به مادرش تلفن کرده و چون مادرش را در طلاق خیلی مصمم می بیند پیشنهاد میکند که با پاتریک برای شب شبیات به منزل والدین بروند و در این مورد صحبت کنند.

مادام لوی گوشی را گذاشته رو به شوهرش کرده میگوید:
از من نپرس چکار کردیم، همین قدر بدان که بعد از ۶ ماه هر

دو پسرمان شب شبیات با ما سر سفره غذا خواهند خورد.

بعد از سه ماه که در اثر گریه بچه، یوهنان نتوانسته بود بخوابد، امشب بچه آرام است و یوهنان به خواب سنگین و راحتی فرو رفته ولی ساعت سه بعد از نصف شب سارا او را بیدار میکند.

- وای بر من، چه بلائی سر بچه آمده که دیگر امشب اصلاً گریه نمیکند؟

در دوران استالین: جیکوب به مادرش:

- مامان فرق تصادف با فاجعه چیست؟

- ببین پسر، اگر استالین در یک کشتی باشد و کشتی غرق شود، این یک تصادف است اما اگر کسی او را نجات دهد این یک فاجعه خواهد بود!

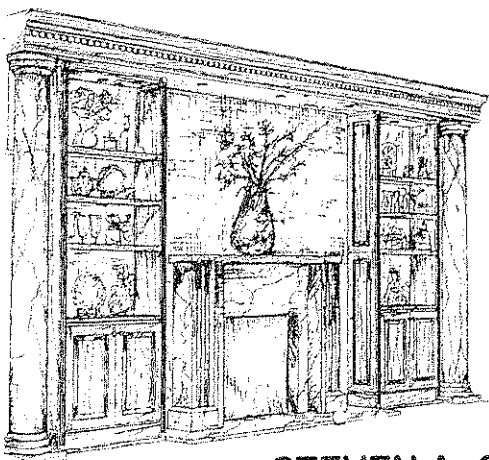
پس از اتمام سخنرانی، سخنران شماش کنیسا را صدا کرده میگوید: ته کنیسا مردی به خواب رفته، برو او را بیدار کن.

- خیر جناب ربای، همانطور که شما او را خواب کردید همانطور هم بروید خودتان بیدارش کنید!

هنگامیکه بیشتر هنرمندان منتهن به هالیوود کوچ میکردند «ژاک برنهایم» نیز برای این سفر چمدانهایش را می بست دوستی از او پرسید:

- دیگر تو چرا از نیویورک میخواهی بروی هالیوود؟

- به دو دلیل: اول اینکه دیگر اینجا هیچکس نماند، دوم اینکه اینجا خیلی شلوغ است!



SECO DECOR



Manufacturers of All Types of Custom
Wood Cabinetry & Furniture

● Design ● Manufacture ● Deliver ● Install
Offices, Conference Rooms, Libraries

طراحی، ساخت و نصب همه نوع کابینت های چوبی
دفاتر اداری، اطاق کنفرانس و کتابخانه

Showroom at: 61 Mineola Ave., Roslyn Heights, NY

STEVEN A. COHEN Tel: (516) 621-6699 Fax: (516) 621-7846

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



دارائی یا مستعمرات؟

تازه اسرائیل استقلال خود را بدست آورده و بن گوریون مشغول تهیه لیست وزارتخانه ها است:

– وزیر مستعمرات چه؟

– ما که مستعمره نداریم.

– دارائی هم نداریم، پس چطور است که وزیر دارائی داریم؟! *

ربای روز شنبه با یکی از شاگردانش بسوی کنیسا می‌رود که یک سکه یک شکل (واحد پول اسرائیل) از جیب سوراخ شده اش بیرون می‌آفتد.

شاگرد با تعجب: ربای شما روز شبات با خود پول حمل می‌کنید؟! *

– ربای بدون اینکه خود را ببازد و با قیافه ای حق بجانب سکه را نشان شاگرد داده می‌گوید: تو به این می‌گوئی پول؟! *

مادام بن شیمعون از داماد امریکائی اش تعریف و تمجید میکند:

– داماد امریکائی بهترین داماد روی زمین است. صبح که از خواب بیدار میشود می‌رود برای دخترم صبحانه را حاضر کرده به اطاق خواب می‌برد، پس از صرف صبحانه ظرفها را در ماشین می‌گذارد و می‌رود سر کار... و شبی نیست که بدون دسته گل بمنزل وارد شود...

دوستش حرف او را قطع کرده می‌گوید: شنیده ام عروس خانم هم امریکائی هستند؛ عروسهای امریکائی چطورند؟

پیام

بهترین و مؤثرترین وسیله تبلیغ خدمات و کالا.

– سلیطه. از خود راضی و پرمدا... *

عروسم توقع دارد صبح پسرم برایش صبحانه حاضر کند، ظرفها را توی ماشین بگذارد... و تازه بعد از صبح تا شب زحمت کشیدن تازه یک دسته گل هم برای خانم بخرد و بیاید منزل!! *

انجمن اعانه ملی یهودیان برای جمع آوری پول بسراغ مسیو «مونتان» رفته است.

– ولی ما یهودی نیستیم.

– غیر ممکن است، مدارک ما قابل اعتماد هستند.

– ولی من به شما اطمینان میدهم که اشتباه میکنید. من خودم هر روز یکشنبه به کلیسا می‌روم، خانمم جزو دسته آواز خوانان کلیسا است و مرحوم پدرم «عالاو هاشالوم» (مرحوم بزبان عبری) در بخش مسیحی قبرستان مدفون است! *

در سالهای ۱۹۳۰ در مجلس شورای ملی فرانسه که دست راستی های افراطی در آن فراوان بودند یکی از آنها پشت تریبون رفته با هیجان فریاد می‌زند:

همه بدبختیها زیر سر یهودیان است. مسئول شکست ما در جنگ ۱۸۷۰ آنها بودند. کشتار ۱۸-۱۹۱۴ مسئولش آنها بودند. وضعیت حاد ۱۹۲۹ مسئولش آنها بودند. غرق شدن کشتی «تیتانیک» مسئولش آنها بودند.

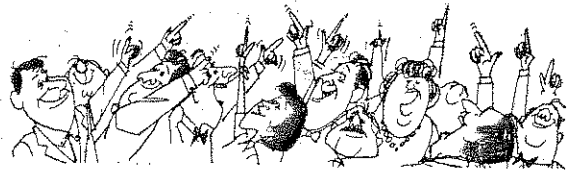
– کشتی «تیتانیک» چرا؟

– «آیس برگ» (Iceberg)، گلدنبرگ، روزنبرگ – اینها همه یهودی هستند! *

در دوره جنگ جهانی دوم، یهودیان فرانسه که توانسته بودند از کشور فرار کرده خود را به امریکا برسانند و جان سالم بدر برده بودند دائما" نق می‌زدند که ما در فرانسه که بودیم قصر داشتیم، در منزلمان دو تا پیشخدمت داشتیم، در زیرزمینمان بیش از ۲۰۰۰ بطر شراب درجه اول داشتیم... یک بار طاقت «مانه کاتسل» نقاش معروف کوتاه قد که او هم از همین مهاجرین بود به طاق رسید و گفت: من هم آنجا که بودیم ۱،۹۴ متر قد داشتم!

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



قد بلند...

در دوره جنگ جهانی دوم یهودیان فرانسه که توانسته بودند از کشور فرار کرده خود را به آمریکا برسانند، علیرغم آنکه جان سالم بدر برده بودند، دائماً نق میزدند که ما در فرانسه که بودیم قصر داشتیم، در منزلمان دو تا پیش خدمت داشتیم، در زیرزمینمان بیش از ۲۰۰۰ بطر شراب درجه اول داشتیم... یک بار طاقت «مانه کاتس» نقاش معروف کوتاه قد که او هم از همین مهاجرین بود به طاق رسید و گفت: من هم آنجا که بودم ۱٫۹۴ قد داشتم!

صحبت با دست!

در اسرائیل مردم مثل ایتالیایی ها و شاید بیشتر از آنها هنگام صحبت دستهایشان را تکان میدهند. در یک اتوبوس آگهی زده اند: لطفاً با راننده صحبت نکنید، او برای راندن احتیاج به دستهایش دارد!

آئینه

روحانیون میگویند: ثروت زیاد انسان را در مقابل دنیا نابینا میکند و برای تشبیه این مثال را میآورند. شیشه پاکي را جلو صورتتان بگیرید. هیچ چیز از چشمتان مخفی نخواهد بود. اگر یک صفحه طلا یا نقره به پشت آن بچسبانید بجز خود هیچ چیز دیگری را در آن نخواهید دید!

دیپلم

میريام در حالیکه گهواره کودکی را تکان میدهد چنین لالائی میخواند: دیپلم عزیزم، آرام بخواب. دیپلم شیرینم، خواب برو. کسی از او منظورش را سؤال میکند.

– آخر دخترم رفته بود دانشگاه دیپلم بگیرد ولی این بچه

را آورد!

مال خودمان بهتر است

آقای «دیوید» پس از انقلاب از تهران به لوس آنجلس مهاجرت کرده و در کارش موفقیت فراوان پیدا کرده است همه

چیز بر وفق مراد است تا روزی که همسرش از وجود معشوقه شوهرش آگاهی می یابد. آقای «دیوید» برای رهائی از دست زنتش شروع به دلیل و بهانه میکند:

– عزیزم، وجود یک مترس در امریکا مثل داشتن اتومبیل بنز و زیستن در بوری هیلز جزو استانداردها محسوب میشود؛ آقای «ج-د» یا «د-ش» ... و ... در تهران دست فروش بودند و معشوقه ای هم نداشتند. اینجا هر دو در کارشان موفق هستند و معشوقه هم دارند.

شب آقای دیوید و خانمش در یکی از میهمانی هائی که نظیرش را فقط در لوس آنجلس میتوان یافت دعوت هستند و همسر دیوید از شوهرش میخواهد تا مترس دوستان نامبرده را به او نشان دهد. با اکراه در هر کدام عیبی می بیند. یکی مثل لوله وافور لاغر و دیگری مثل بشکه چاق و ... است.

از آشنائی با معشوقه همسرش بوجد آمده در گوشه به شوهرش میگوید:

– مال خودمان از همه بهتر است!

ثروتمند ناشناس

نماینده یکی از مؤسسات یهودی نزد مسیو ستینر ثروتمند معروف رفته تقاضای کمک میکند.

– قبول، ولی من آدم فروتنی هستم، نمیخواهم هیچ جا اسمم معلوم شود.

– اشکالی ندارد ما از شما سپاسگزاریم.

مسیو ستینر چک را بمبلغ هنگفتی مینویسد ولی از امضاء آن خودداری میکند.

– من که با شما گفتم مایلم این پول را بطور ناشناس تقدیم کنم!

درس یا مشروب؟

ماندلویچ درس خصوصی پیانو میدهد. مردم دهکده وقتی می فهمند که او مشروب زیاد میخورد از فرستادن بچه هایشان نزد او خودداری میکنند.

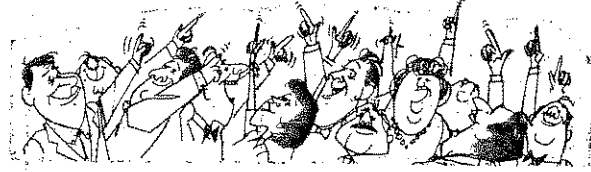
روزی یکی از اهالی دهکده نزد او می رود و به او میگوید اگر دست از مشروب خوردن بردارد دوباره شاگردان زیادی به او رجوع خواهند کرد.

– اختیار دارید آقا، من درس میدهم که مشروب بخورم

حالا شما میخواهید من دیگر مشروب نخورم تا بتوانم درس بدهم؟!

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



اسقف با ربای در حال غذا خوردن هستند. ربای برای رقیق کردن شراب کمی آب به آن اضافه میکند. اسقف لبخندی میزند و میگوید:

عجب! شرابتان را تعمیم میدهید؟
خیر آنرا می برم!

ابراهام در حال احتضار است. با صدای ضعیف لثا را صدا کرده از او درخواست میکند که به کشیش محل خبر بدهد تا بیالینش بشتابد.

لثا: مگر دیوانه شده ای؟ آخر عمر کشیش صدا کنیم؟
ابراهام: پس توی این شب زمستانی با برف و بوران، این وقت شب، میخواهی مزاحم ربای پیر خودمان بشوی؟!

فرد صدیقی نامه ای به این مضمون به کفاشش مینویسد:
استاد بزرگ و بی نظیر و بی همتا. نور یهودیت و عقاب میشنا، شیر تلمود و بزرگ جامعه، آیا ممکن است بزودی با حضور خودت منزل این حقیر را روشن کرده پای مرا اندازه گرفته برایم یک جفت کفش بدوزی؟
فردای آنروز کفش دوز نزد او رفته میگوید: با کمال میل، ولی این چه نوع نامه نوشتن است؟

— وا لله چه عرض کنم، من هم خواستم یکبار اینطور که
برایم نامه مینویسند نامه بنویسم!

یک آخوند، یک کشیش و یک ربای در باره برداشت خود از پولهای خیریه صحبت میکنند.

کشیش میگوید: من یک دایره میکشم؛ بعداً پولها را میاندازم بالا، هر کدام داخل دایره افتاد برای خداست و هر کدام بیرون از دایره افتاد برای من است.

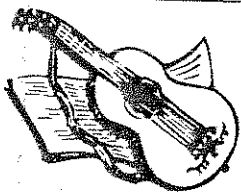
آخوند میگوید: من یک خط میکشم پولها را میاندازم بالا، هر کدام دست راست خط افتاد براه خدا خرج میشود و هر مقدار دست چپ افتاد را برای خود نگه میدارم.

— ربای میگوید: من خودم را راحت کرده ام. پولها همه را میاندازم بطرف بالا، به خدا میگویم هر قدر میخواهی بردار، بقیه را برای من برگردان زمین!

در کلاس این مدرسه ابتدائی در لهستان ناگهان باز شده زنی لخت و عور وارد کلاس میشود. معلم حاج و واج شد. فریاد میزند: چشمهایتان را زود ببندید وگرنه کور میشوید. همه وحشت زده چشمهایشان را می بندند بجز مشه که در گوش بغل دستی اش میگوید: من یک چشم را حاضرم بخطر بیندازم!

سامی ۸ ساله در آشپزخانه بدقت بمادرش که در حال درآوردن «شترودل ها» (شیرینی مخصوص سیب) از اجاق گاز است نگاه میکند؛ سپس رو به مادرش کرده میگوید:

- ماما چرا از من هیچ سؤال نمیکنی؟
- چه سؤالی میخواهی از تو بکنم؟
- مثلاً "بگوئی سامی «شترودل» میخواهی؟!"



آموزش گیتار با
استاد بهمن
از ابتدائی تا پیشرفته

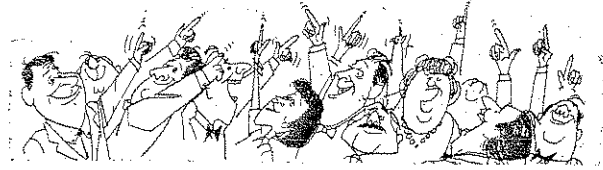
Guitar Lessons With:
BAHMAN
Beginners & Advanced
718-544-1939

خانم هلن کاپلان - فیزیکیال تو آپست
در منزل شما!

Helene Kaplan
Physical Therapist
Will Come to YOUR HOME!
516-538-8928
Medicare Assignment & Insurance Accepted
مدیکر و سایر بیمه ها پذیرفته میشود.

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



در روسیه تزاری روزی یکی از فرمانداران ناحیه که به یهودی ستیزی معروف بود اعضاء انجمن کلیمیان را بحضور پذیرفت و الاغی را که در حیاط فرمانداری بود نشان داد و گفت: من میدانم شما قوم باهوش و پر اراده ای هستید و هر چه را اراده کنید بانجام میرسانید. من این حیوان را دوست میدارم و مایلیم که شما دعا خواندن را به او یاد دهید. ۴۸ ساعت بشما برای جواب این درخواست وقت میدهم، در صورت رد این درخواست هر چه بسر همکیشان شما آمد به مسئولیت خود شما است. اعضاء انجمن با قلبی شکسته و اندوهبار با بزرگان در گفتگو شدند آخر الامر ربای پیر گفت بگذارید تا من در این مورد با فرماندار صحبت کنم پس از بازگشت همه اهل قوم چشم بدهان او دوخته بودند و او گفت به فرماندار قبولی خود را برای اجرای این امر ابلاغ کردم ولی به او گفتم برای اینکار سه سال وقت لازم است و او هم قبول کرد که من شخصا این مسئولیت را بعهده بگیرم.

در جواب همگان که این کار را دیوانه وار میدیدند گفت: سه سال وقت زیادی است شاید الاغ مرد، شاید فرماندار مرد، شاید من مردم و شاید هم خود تزار بمیرد و همگی ما را راحت کند.

در کنگره ای در استکهلم یک نفر روس و یک امریکائی از خوبیهای کشورشان سخن میگویند:

امریکائی: ما انقدر در مملکتمان آزادی داریم که من میتوانم بروم در مقابل کاخ سفید و فریاد بزنم مرگ بر نیکسون.

روسی: ما هم همین آزادی را داریم، من میتوانم بروم جلوی کاخ کرملین و فریاد بزنم مرگ بر نیکسون!

در مسکو رابینویچ به اداره مهاجرت مراجعه کرد تا اجازه مهاجرت به اسرائیل را دریافت کند.

مأمور با تکبر: چرا میخواهی بروی از کارت راضی نیستی؟ - نه، نمیشود انتقادی کرد.

- حقوق کم است؟ - نه انتقادی نمیشود کرد.
- منزلت کوچک است؟ - نه نمیشود انتقادی کرد.
- پس مرگ چیست؟ چرا میخواهی از اینجا بروی؟
- عرض کردم، نمیشود انتقادی کرد!

یانکله و ماندله توسط پلیس شوروی دستگیر و محکوم به اعدام شده اند. مأمور اعدام از یانکله آخرین آرزویش را میپرسد:

- یک سیگار امریکائی و یک موز که تا زنده بوده ام هرگز بدستم نرسیده است.

- کجا مایلی قبر شوی؟

- در کنار رفیق گوگل

سپس رو به ماندله کرده و همین سؤالات را تکرار میکنند:

- دلم میخواهد توت فرنگی بچشم.

- ولی حالا که فصل توت فرنگی نیست؟

- اشکالی ندارد، صبر میکنم.

- و کجا مایلی قبر شوی؟

- در کنار رفیق استالین.

- او که نمرده است.

- اشکالی ندارد، من هم عجله ای ندارم.

The Future of Israel Is in our Hands State of Israel Bonds

اوراق قرضه اسرائیل

پس اندازی معتبر با بهره بالا

Stand By Us

Support Israel

Buy Israel BONDS

نمایندگان داوطلب فروش اوراق قرضه ملی اسرائیل هر یکشنبه بین ساعات ۵ تا ۷ بعد از ظهر در مشهدی جوئیش سنتر حضور دارند تا احتیاجات شما را برآورده نمایند.

Volunteer representatives of the State of Israel Bonds will be present at the Mashadi Jewish Center, every Sunday between 5 to 7 p.m. to serve you and answer your questions.

516-496-3430

www.israelbonds.com

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



پس از اینکه دکتر بالتر بیمارش را بخوبی معاینه کرد و نسخه اش را نوشت، بیمار ۵۰ فرانک از جیب درآورد که به او بدهد.

دکتر: آقا ویزیت من ۲۰۰ فرانک است نه ۵۰ فرانک.

بیمار: عجب! پس چرا دوست من گفته بود ویزیت شما

۱۰۰ فرانک است؟! *

بینواشی برای دریافت لباس سه انجمن نیکوکاری کنیسا

رفته است.

مسئول: چطور لباسی میخواهید، گشاد یا تنگ؟

رونی جسوان اسرائیلی پس از انجام نظام وظیفه برای

گردش به شهر «دوویل» با کازینوی معروفش در اروپا رفته

است. مرتب باران می بارد و رونی اغلب اوقاتش را در

کازینو میگذراند و مرتب از مادرش پول اضافی میخواهد.

مادرش برایش از تل آویو نامه ای به این مضمون میفرستد:

پسرم، برگرد به تل آویو. اینجا هم خیلی باران میساید ولی

خرجهش کمتر است!

سیگموند فروید پس از بحثی طولانی با نماینده حزب

کمونیسست رو به دوستانش کرده گفت: او مرا تا ۵۰ درصد

متقاعد کرد و در مقابل تعجب آنها گفت:

او به من میگوید پس از نظام کمونیستی در وهله اول همه

فقیر خواهند شد و سپس زمین بصورت بهیشتی نوساز برای

مردم خوشبختی و سعادت میآورد.

من با قسمت اول پیش بینی او موافقم!

ایفشتین میگوید: قدرت تخیل از دانش برتر است.

وودی الن میگوید: ابدیت خیلی طولانی است، خصوصا"

قسمت های آخرش!



Kosher Dairy & Parve Catering

For all occasions, big and small

Professional Catering with
Personalized Service

V
H
Q

Fine Food

&

Beautifully Presented

718-591-5563

کیتترینگ شاه

کیتترینگ غذاهای لبنی (ماستی) و پارو برای برگزاری

جشن های برمیتسوا و بت میتسوا، بریت میلا، تولد و نامزدی

با بهترین و تازه ترین مواد و زیباترین پذیرائی

Kosher
VHQ



HILLCREST

BAGEL & PIZZA

THE DOUGH FACTORY

180-22 Union Turnpike

Flushing, New York 11366

Phone: 718.591.1188

Fax: 718.591.5540



We work closely with
you to ensure
satisfaction.

Please call us.

We are waiting to
make your party the
best it will be.

با معرف از
جامعه ایرانی

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



سام کیلان معروف به سام کیلن کیلان، یکی از گانگسترهای معروف بروکلین بود. روزی که در یکی از جنگهای بین گانگهای آن دوره تیری به او اصابت کرد، در حالیکه خون از بدنش جاری بود و میرفت تا جان دهد، هر طور بود خود را به در خانه مادر رسانید و گفت: مادر جان این نامردها به من خیانت کردند و کارم را تمام کردند.

حالا وقت این حرفها نیست مادر، بنشین اول یک چیزی بخور تا بعداً حرفت را بزنی!

* * *

مسیو برنشتین یک جعبه بزرگ محتوی لباسهای دست دوم را به پستخانه برد تا برای فامیلش که در اوکراین مانده بودند بفرستد.

آقا این جعبه خیلی سنگین است، شما باید تسبر بیشتری روی آن بچسبانید.

آنوقت جعبه سبکتر میشود؟!

* * *

ژان پی یر دوران از تابلوی زیبای رامبراند که در موزه دیده است شگفت زده شده در باره آن در حال صحبت است:

واقعاً هنرمند بی نظیری است. تابلو بسیار زیبا و هنرمندانه است ولی نمیدانم چرا در آن حضرت مریم و یوسف اینگونه ژنده پوش نمایش داده شده اند و حضرت عیسی کوچولو لخت و در یک طویله نشان داده شده است؟ جانی از این بهتر نبود؟

آخر آن موقع ها یهودی ها خیلی فقیر بودند.
آنقدرها هم فقیر نبوده اند، مثل اغلب یهودیان، خودشان را به فقیری میزنند، ولی نقاشی تصویر خودشان را به رامبراند سفارش میدهند!

* * *

«له مان» از رادیو شنیده که شیری از باغ وحش برلن فرار کرده و گوینده سفارش میکند هر کس او را دید بلافاصله با تیر هلاکش کند. و او روبه همسرش کرده میگوید: چمدانها را حاضر کن تا فرار کنیم.

آخر تو که شیر نیستی از چه میترسی؟

حالا وقتی آنها تیرشان را زدند، برو به آنها ثابت کن که من شیر نیستم!

* * *

در سال ۱۹۴۵ مسیو کریستیان مرد بیکاره ای است ولی با این وجود ماشین درجه یک سوار میشود و در هتلهای لوکس جنوب فرانسه خوش گذرانی میکند. یکی از دوستانش میپرسد: تو اینهمه پول را از کجا می آوری، نکند بازار سیاه کار میکنی؟

خدا نکند. من دو نفر یهودی را در زیرزمینم پناه داده ام و آنها به من هر ماه یک مستمری میدهند.

ولی جنگ که تمام شده است!

بلی ولی هنوز آنها نمیدانند!

* * *

گائل ناقلا از اینکه پدرش سر میز غذا با مهمانان در حال صحبت است استفاده کرده در گوش او ده دلار درخواست میکند. پدرش که از او ناقلتر است خودش را به گوش سنگینی میزند.

گوشم نمی شنود، در آن گوشم بگو. گائل سرش را بطرف آن گوش پدر کرده اینبار درخواست ۲۰ دلار میکند.

پسرم بیبا تووی همان گوش اولم بگو ببینم چه میخواهی؟!

* * *

مسیو بن زیمر تاجر مهم یهودی فرانسوی به ژاپن رفته است. کارها بطول انجامیده و کیپور را مجبور است در توکیو بگذرانند. با سختی زیاد آدرس کنیسای آن شهر را گیر آورده برای مراسم نیایش به آنجا میرود. همه از دیدن مهمان تازه وارد خوشحالند. رئیس کنیسا رو به مسیو بن زیمر کرده میگوید: خیلی عجیب است. شما یهودی هستید ولی قیافه شما اصلاً به ما یهودی ها شبیه نیست!

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



يعقوب به ربای گفت: من لامذهب و بی خدا هستم؛ تو اگر راست میگوئی عکس آنرا به من ثابت کن.

ربای پرسید: تو گمارا خوانده ای؟

- خیر

- تلمود را چطور

- خیر

- تورات پنجگانه را با تفسیراتش خوانده ای؟

- خیر

- در مورد هلاخا چیزی میدانی

- خیر

- پس پسر، تو بی خدا نیستی، بی معلومات هستی!

سالهای اول استقلال اسرائیل بن گوریون که از گرما سخت عاجز شده بود در یک جلسه رسمی کت و جلیقه خودش را کند و آستین هایش را بالا زد. یکی از دوستان نزدیکش خواست او را از این کار منع کند ولی بن گوریون گفت که اینکار را بنا به سفارش چرچیل انجام میدهد!

- چطور چرچیل؟ یک نفر انگلیسی؟

- بله، یکبار اینکار را در لندن در یک جلسه رسمی

انجام دادم گفت این کارها را برو در اسرائیل بکن!

«جاناتان» از امریکا برای دیدن فامیل به اسرائیل رفته است. هنگام مراجعت «رامون» از او می پرسد خوب پسر عمو اسرائیل را چگونه دیدی؟

- خیلی خوب، ولی فقط یک عیب دارد که همیشه مردم در

باره پول و غذا صحبت می کنند در حالیکه پیش ما حرف از فرهنگ و هنر است.

- آخر چه میشود کرد، هر کس در مورد کمبودهایش

حرف میزند!

اخطار به اهل منقل!

از «سیمونا»



در روزهای اعیاد و تعطیلی، اسرائیلی ها از سر و صدای شهر به دامان طبیعت پناه میبرند و در پارکهای مجاور شهرشان یا درون شهر به استراحت و تفریح میپردازند. یکی از وسائل لازم برای این روزهای تعطیلی «منقل» است که با زغال چوب یا بوسیله گاز به کباب کردن گوشت ها و جوجه هائی که قبلاً آماده کرده و به سیخ کشیده اند می پردازند و کباب سیر و گاه «مافوق سیر» تناول میکنند.

تعطیلی جشن استقلال روزیست که بیش از هر تعطیلی دیگر مردم روانه دشت و دمن میشوند و به کباب سیر و منقل می پردازند اما امسال «مؤسسه مبارزه با سرطان» مثل خروس بی محل ظاهر شده و اخطار کرده است: «گوشت هائی که مستقیماً «روی آتش» کباب میشوند احتمال ابتلاء به بیماری سرطان را افزایش میدهند.»

تحقیقاتی که در این زمینه بعمل آمده ثابت کرده است که کباب کردن گوشت روی آتش تند موجب تولید مواد سرطان زا میشود و آنها که گوشت گاو کباب کرده را بصورت Well Done میخورند بیشتر از کسانی در معرض خطر قرار دارند که همان گوشت را Medium Rare مصرف میکنند. باین جهات انجمن مبارزه با سرطان توصیه میکند که گوشت را فقط بر روی زغال هائی کباب کنند که شعله خود را از دست داده و کاملاً سرخ شده است نه بر روی آتش های شعله ور.

این انجمن همچنین سفارش میکند که کمتر از غذاهای کنسرو شده یا دودی استفاده نمایند. از مصرف زیاد ترشی جات و مواد شور شده در آب نمک نیز باید صرف نظر کرد.

آخرین گزارش حاکیست که در روز استقلال که آنرا روز ملی منقل هم مینامند بیش از ۸۰۰ تن گوشت گاو، گوسفند و مرغ روی منقل ها کباب شد.

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



ترسوها!

دو عضو موساد در سوریه دستگیر و بعد از شکنجه محکوم به اعدام شده اند. در پای جوخه اعدام، جلاذ از آنها میپرسد آیا حرفی دارند بزنند؟ اولی سکوت میکند ولی دومی تفی بصورت او می اندازد. اولی رو به دومی کرده با نگرانی میگوید یعتوب او را عصبانی نکن برایمان دردسر ایجاد خواهد کرد!

نوش جان

مادام مسولامه مهمان مادام سیتبون است.

- بفرمائید شیرینی میل کنید.

- متشکرم، خوردم، خصوصا" از آن شیرینی خانه ای دو تا خوردم خیلی خوشمزه بود.

- دو تا نخوردید و هفت تا خوردید، نوش جان باز هم میل بفرمائید!

رژیم کمونیست و روزنامه «پراودا»

مسیو لوینویچ در کافه ای بزرگ در مرکز مسکو نشسته و بگارسون سفارش میدهد:

- لطفا" یک فنجان چای و روزنامه «پراودا».

- متأسفم آقا، رژیم عوض شده و دیگر روزنامه پراودا وجود ندارد ولی چای بروی چشم برایتان میآورم.

فردای آنروز دوباره مسیو لوینویچ در همان کافه همان تقاضای روز قبل را میکند و گارسون همان جواب را میدهد.

روز سوم هنگامیکه بار دیگر مسیو لوینویچ درخواست یک چای و روزنامه پراودا را میکند گارسون با تعجب میگوید:

من نمی فهمم آقا، برای سومین بار خدمتتان عرض کردم، رژیم عوض شده و دیگر پراودا وجود ندارد شما نمی فهمید؟

- چرا می فهمم ولی از شنیدنش خسته نمیشوم و همانطور لذت میبرم!

نصیحت

پدري به پسرش: پسرم، برای امرار معاش باید کار کرد اما اگر میخواهی پولدار شوی باید فکر دیگری بکنی!

مزایای بیسوادی

مسیو شوکرون بعد از استقلال الجزایر بپاریس آمده برای اشغال پست «شماش» (خادم و تحصیلدار) خود را به کنیسای ویکتوار معرفی میکند ولی چون سواد نوشتن و خواندن بزبان فرانسه را ندارد عذرش را میخواهند.

ناچار به محله سانتیه رفته در کار لباس موفقیقت چشمگیری بهم زده ثروتش دوستانش را متحیر کرده است. مسیو لوی به او میگوید تو که نه سواد خواندن و نه سواد نوشتن داری اینگونه موفق شده ای. اگر سواد داشتی چه میشدی؟

- اگر سواد داشتم الان شماش کنیسای ویکتوار بودم!

ویلن و بیانو

هوایما با ۳۰۰ نفر سرنشینان یهودی روسی از مسکو بطرف تل آویو در حرکت است. دو مهماندار پیغامی را برای استاد رابینویچ بیانیست مشهور بدست او میدهند.

استاد با تعجب از هوش مهماندار میپرسد: شما از کجا دانستید که رابینویچ بیانیست من هستم؟

- خیلی ساده است تنها شما بودید که هنگام سوار شدن به هوایما ویلن بدست نداشتید!

عبدالناصر کوچکک!

جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر پارچه اش را نزد خیاط خود میبرد تا برایش کت و شلوار بدوزد.

- یا رئیس، این پارچه کفاف کت و شلوار شما را نمیدهد، پارچه بیشتری لازم است.

ناصر که با خیاط یهودی قدیم خود مخفیانه در رابطه است، به تل آویو رفته نظرش را از او میخواهد.

- البته جناب رئیس، یک کت و دو شلوار برایتان خواهم دوخت.

ناصر متعجب شده میپرسد: پس چرا در مصر حتی یک شلوار را هم خیاط نمیتوانست برایم از توی این پارچه در بیاورد؟

- جناب رئیس، برای اینکه شما آنجا خیلی بزرگید ولی اینجا خیر!

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



عروس دلخواه

جوان رو به دلاله ای (match-maker) که او را به این خانه آورده بود کرده و درگوشی از او گله میکند:

چرا مرا اینجا آورده ای؟ این دختر زشت است؛ تحصیلات ندارد، چشمش چپ است و سرش هم نیمه طاس است!

میتوانید راحت حرف بزنید، گوشش سنگین است، نمی شنود!

تنبیه شدید!

«یوحنان» مردی پارسا و پرهیزکار است ولی در عین حال بازی گلف را دیوانه وار دوست میدارد و هنگامی که هوس بازی بسرش میافتد هیچ کس و هیچ چیز نمیتواند جلودارش شود.

آن روز کیپور ناگهان هوس گلف بسرش زد، هر چه کرد نتوانست خودش را نگه دارد، مخفیانه از کنیسا بیرون رفت و با عجله خودش را بزمین گلف رساند. از قضا تنها کسی که آنجا بود و به او پیشنهاد بازی کرد قهرمان جهانی گلف بود. آنروز «یوحنان» بنحوی معجزه آسا در این مسابقه برنده شد!

در آسمان، پیغمبر که در کنار خداوند بود اعتراض کرد که چنین روزی، چنین معجزه ای را برای چنین شخصی می آفریند؟ و خداوند جواب میدهد: «تنبیه او همان بس که جرأت تعریف کردن و پز دادن در این مورد را برای هیچکس نخواهد داشت! آخر این را به چه کسی میتواند بگوید و چه کسی حرفش را باور خواهد کرد؟!»

* * *

این جمله را هم در لابلای نوشته های فروید میتوان یافت: برای آدم فناپذیر چه بهتر که بدنیا نیاید ولی این شانس حتی یک در صد هزار هم پیدا نمیشود!

فیل

از یک فرانسوی، یک انگلیسی، یک آلمانی و یک نفر یهودی که به ملیتش اشاره نشده است خواسته شد تا در باره فیل چیزی بنویسند:

فرانسوی مقاله ای تحت عنوان «عشق فیلها» می نویسد. انگلیسی تزی در مورد فیل و تجارت بین المللی آن تهیه میکند. آلمانی با کمی تأخیر، یک دائرةالمعارف تحت عنوان «سیری در مورد تاریخ فیلها» تقدیم میکند. و یهودی رساله ای به این عنوان تألیف میکند: «فیلها و مسئله صیونیسیم!»

سفارادی و اشکنازی

سؤال: میدانید چرا ربای بزرگ فرانسه سفارادی است؟

جواب: چونکه کاردینال بزرگ فرانسه اشکنازی میباشد! توضیح آنکه کاردینال لوستیژر یهودی زاده است که والدینش در جنگ جهانی دوم بوسیله نازیها بقتل رسیدند و خودش در یک خانواده مسیحی که او را غسل تعمید دادند بزرگ شد!

در مدارج بالا

میگویند یهودیان با وجود تعداد کمشان در تمام حرفه ها و شغل ها نظر به مدارج بالا دارند. میگوئید نه؟!

پیرزن امریکائی که عادت داشت هر سال تعطیلاتش را در میامی بگذراند امسال تصمیم گرفت به «کاتماندو» برود. مأمور فروش بلیط سعی کرد او را از این سفر بخاطر خطرات گوناگون منصرف کند ولی مؤثر واقع نشد. پس از رسیدن به «کاتماندو» پیرزن تمام نقاط آن ناحیه را زیر پا گذاشت تا بالاخره به معبد بزرگ رسید و درخواست ملاقات با رهبر بزرگ بودائی «گورو» را کرد.

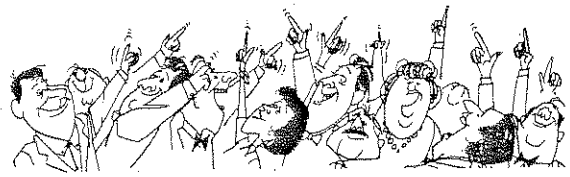
غیر ممکن است. او وقت پذیرش افراد معمولی را ندارد. آنقدر پیرزن رفت و آمد و چانه زد تا بالاخره اجازه ملاقات حاصل شد. هنگامیکه پیرزن در مقابل رهبر قرار گرفت دستها را بالا برد و با آن لهجه ای که شما از من بهتر میشناسید به او گفت:

Shloime, enough. Come back home. Now!

(سلیمان، دیگر بس کن و همین حالا به خانه برگرد!)

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



آدم بیکاره

«نحما» بیکارالدوله شغلی را که ربای کنیسای نیویورک از راه ترحم به او پیشنهاد کرد قبول نموده و شروع بکار کرده است. او باید در کنیسا بنشیند و هنگامیکه ماشیح (مسیح موعود) رسید با شوفار (شاخ قوچ) ربای را خبر کند. یکی از دوستانش که او را جلوی در کنیسا با شوفار نشسته می بیند میگوید چرا اینکار را قبول کردی، هم پول کم میگیری و هم تا آخر عمرت باید منتظر بمانی! و نحما جواب میدهد: ولی اقلا "مطمئن هستم که دیگر هرگز بیکار نخواهم شد!"

جوک خنده دار

هیتلر در آغاز در دست گرفتن حکومت از کسانی که در باره او «جوک» میگفتند خیلی منزجر بود. روزی «تریواسر» جوک گوی معروف یهودی را احضار میکند و از او با خنونت میپرسد:

- این نوی یهودی هستی که مرا جوک خوانده ای؟

- بله.

- این توئی که گفته ای من در یکی از اعیاد یهودیان

خواهم مرد؟

- بله.

- تو خبر نداری که رژیم که من بوجود آورده ام تا هزار

سال دیگر روی زمین حکمفرمایی خواهد کرد.

تریواسر میزند زیر خنده و میگوید: این یکی را نمیدانستم، اجازه بدهید آنرا یادداشت کنم، خیلی خنده دار است!

بیچاره روانکاو

سارا گلدشتین به روانکاویش دکتر توپکوویچ میگوید:

- مرا ببوس

- دکتر: چه حرفها؟ تقصیر من است که با تو روی تخت

دراز کشیدم!

وسیله نقلیه

سیل همه جا را گرفته و سطح آب مرتب بالا می آید. یک قایق نجات جلوی منزل مسیو پینھاس توقف میکند تا او را نجات دهد ولی مسیو پینھاس میگوید: من به شما احتیاج ندارم، خداوند خودش مرا نجات خواهد داد. آب مرتب بالا میآید و مسیو پینھاس قایق دوم و هلیکوپتر را هم رد میکند و بالاخره غرق میشود. هنوز پایش به درگاه باریتعالی نرسیده شروع به شکوه و گله از خدا میکند: سزای من پارسا که اینگونه به تو ایمان داشتم چنین بود؟

و خداوند: من که سه بار وسیله نقلیه برای نجات تو فرستادم، خودت رد کردی!

بیچاره آسم داشت!

اسرائیل تازه استقلال یافته بود و مثل امروز وفور غذا و میوه نبود. مشتری به دکان خواربارفروشی رفته تقاضای یک سیر کره کرد. فروشنده گفت: «نداریم». دو تا تخم مرغ خواست باز نداشت... نیم کیلو پیاز درخواست کرد؛ فروشنده سرش را توی شال گردنش کرد سرفه شدیدی کرد، نفسی عمیق کشید و گفت ندارم. پس شما چه دارید؟ و فروشنده بیچاره جواب داد: «آسم آقا، آسام شدید دارم.»

این ماجرای واقعی که برای «ادلیا» دختر یکی از دوستانم اتفاق افتاده هم به شرح دادنش می آرد:

او کودکی ۷ الی ۸ ساله بود که روزی معلم او را پای تخته برده و گفت: میتوانی این موضوع را با یک «شما» (نمودار) نشان بدهی؟ و او دست راستش را روی چشمان بسته قرار داد و گفت: «شما» اسرائیل ادونای الوهینو ادونای احاد!

«نشریه پیام» بهترین وسیله تبلیغ

«پیام» بخاطر اخبار تازه، مطالب سیاسی موثق، بحث های اجتماعی، مذهبی، فرهنگی و هنری همه جا دست بدست میگردد. وقتی آگهی شما در «پیام» منتشر شود مطمئن باشید که همه از آن مطلع میشوند و نتیجه ای را که انتظار دارید بدست خواهید آورد.

آگهی خود را به «پیام» بدهید و از نتیجه مثبت آن بهره مند شوید.

Tel: (516) 487-9092

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



گفتگو

رافائل ازوله بعد از سالها اقامت در فرانسه بزادگاهش در مراکش بازگشته با ربای قدیمی گفتگو میکند:

ربای: امیدوارم که با وجود دوری از فامیل و دیار خود یهودی مانده ای.

ازوله: حقیقت این است که زندگی در آنجا سخت بود، مجبور شدم دروغ بگویم، دزدی بکنم، با زنهای زیاد بیرون بروم... و... ولی هرگز یهودی بودم را فراموش نکردم!

هدیه

نخست وزیر اسرائیل در واشنگتن مهمان رئیس جمهور امریکا است. پس از ناهار رئیس جمهور یک اتومبیل کادیلاک لیموزین به مهمان خود هدیه میدهد.

ولی من حق دریافت چنین هدیه ای را ندارم. اشکالی ندارد؛ نیم دلار بمن بدهید و آنرا بخرید.

نخست وزیر دست در جیب کرده یک دلار به رئیس جمهور میدهد ولی رئیس جمهور پس از گشتن جیبهایش میگوید: متأسفانه پول خرد ندارم که نیم دلار به شما پس بدهم.

اشکالی ندارد، دو تا ماشین لطف کنید!

میکلانژ

مشول کبیوتص «مردخای» را صدا کرده و به او پیشنهاد میکند که دیوار سالن کبیوتص را رنگ بزند.

البته من مثل میکلانژ نقاشی بلد نیستم ولی با کمال میل حاضرم این دیوار را رنگ بزنم.

پس برو به میکلانژ بگو بیاید، اگر بهتر از تو بلد است این دیوار را رنگ بزند!

پلکان هواپیما

پسر مادام بن سوسان برای اولین بار سوار هواپیما میشود. از پله ها بالا رفته جلوی در ورودی هواپیما ایستاده با دست با مادرش خداحافظی میکند.

مادام بن سوسان فریاد میزند: «مادر، نمیدانی چقدر این هواپیما به تو میآید!»
تقسیم

ابراهام، دانیل و مشه ۱۰۰ فرانک پیدا کردند و بر سر تقسیم دعوایشان شد. به آقای صوی که در عقل و حکمت معروف بود متوسل شدند.

آقای صوی پرسید میخواهید آنرا مردمی تقسیم کنید یا خداوار؟
البته خداوار.

بسیار خوب؛ ۷۰ فرانک برای ابراهام، ۳۰ فرانک برای دانیل، و تو مشه، برو دنبال کارت!

آئینه

خانم مورمان میلیاردر از نیویورک به پاریس رفته با راهنمای خصوصی از موزه ها دیدن میکند.

این اثر مونه است.

«مونه» نه خانم. فقط یک حرفش جابجا است. این اثر از «مانه» است.

این تابلو کار پیسارو نیست؟

خیر خانم این یکی اثر مونه است.

اما این مثل اینکه پیکاسو است؛ اینطور نیست؟

خیر خانم، این یک آئینه است!

* * *

خانم برونبرگ شوهرش را نزد پزشک همراهی میکند.

دکتر: خانم، شوهر شما احتیاج به استراحت کامل دارد.

دو دانه از این قرص اعصاب را شما صبح و ظهر و شب میل بفرمائید.

الکترو لایت
تعمیرات کلیه لوازم برقی
توسط متخصصین فنی
• سیم کشی ساختمان • نصب کولر و چراغهای سقفی
• نصب تلفن های داخلی
• نصب تایمر برای شبات
Cel.: (516) 312-9355
Tel: (718) 897-4694 pager: (917) 768-2476

آموزش آواز سنتی ایرانی،
تصنیف و ترانه های محلی
برای بانوان
توسط: کتابیون موسی زاده
(516) 626-1821

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



بنی ۴ ساله به مادرش: مامان امروز نوشتن را یاد گرفتم.

– زنده باد پسر، چی یاد گرفتی بنویسی؟

– نمیدانم مامان. آخر هنوز خواندن را یاد نگرفته ام!

* * *

لوینسکی با پسرش در کوچه های اورشلیم در حال گردش

هستند.

– بابا، چرا ستاره ها میدرخشند؟

– نمیدانم پسر.

– بابا پرده ها چطوری میتوانند خواب بروند؟

– نمیدانم پسر.

– بابا، آیا عبرانیها «چرخ» را می شناختند؟

– خبر ندارم پسر.

لوینسکی که قیافه عبوس و ناراحت پسرش را می بیند

بدون اینکه خود را از تک و تا بینداز ادامه میدهد خیلی

خوب است پسر باز هم از این سؤالاها بکن. اگر نه از کجا

میتوانی چیزی یاد بگیری!؟

* * *

وودی آلن میگوید: یکوقت انقدر افسرده بودم که تصمیم

بخودکشی گرفتم ولی آن موقع پیش یک روانکاو خیلی سخت گیر

میرفتم که اگر یک ویزیتم عقب میافتاد و پولش را از من

نمیگرفت قشقرق براه می انداخت، لذا مجبور شدم از خودکشی

دست بکشم!

* * *

شما رفته بود از دوستش ژاکوبویچ یک بلوچین بخرد.

– اگر نقد بخری ۲۰۰ فرانک، اگر نسبه بخری ۲۵۰

فرانک. بعد از یک ساعت چانه زدن شلوار را ۲۰۰ فرانک ولی

نسبه میخرد. پس از خروج از مغازه دوست همراهش میپرسد

تو که بالاخره پول این بدبخت را نخواهی داد پس دیگر

اینهمه چانه زدنت برای چه بود؟

– آخر من ژاکوبویچ را واقعا دوستش دارم نمیخواهم

زیاد ضرر کند!

* * *

وودی آلن میگوید: «من از مردن نمیترسم ولی موقعی که

مرگ بسراغم آمد ترجیح میدهم جای دیگری باشم!»

* * *

«ما با هم بحث های فلسفی زیادی داشتیم ولی او از من

خیلی قوی تر بود و همیشه بمن ثابت میکرد که من وجود

ندارم!»

* * *

و باز هم وودی آلن میگوید: «گر چه بدنای پس از مرگ

اطمینان چندانی ندارم ولی با این وجود چند تا زیر پیراهن و

زیر شلوازی با خودم خواهم برد!

* * *

«آبروی کسی را در مقابل دیگران بردن بمنزله ریختن

خون است» جالب است که در فارسی «ریختن خون کسی»

مجازاً به معنی ریختن آبروی او در انظار است!

* * *

آدمهای پرمدها اینقدر پسر هستند که دیگر جایی برای

خداوند و بندگانش ندارند.

The Future of Israel Is in our Hands State of Israel Bonds

اوراق قرضه اسرائیل

پس اندازی معتبر با بهره بالا

Stand By Us

Support Israel

Buy Israel BONDS

نمایندگان داوطلب فروش اوراق قرضه ملی اسرائیل هر
یکشنبه بین ساعات ۵ تا ۷ بعد از ظهر در مشهدی جوئیش

سنتر حضور دارند تا احتیاجات شما را برآورده نمایند.

Volunteer representatives of the State of
Israel Bonds will be present at the Mashadi
Jewish Center, every Sunday between 5 to 7
p.m. to serve you and answer your questions.

516-496-3430

www.israelbonds.com

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



آدم عاقل

در دوران «تفتیش عقاید» در اسپانیا، اباربانل تلمودان معروف یهودی و مؤلف چندین کتاب در باره رامبام (ربی مشه برمیمون مشهور به میمونید) به دادگاه کشیده شد. مفتش عقاید او را مخاطب قرار داده میگوید: من از نظر طرح و لطف سرنوشت تو را بدست خداوند و اقبال تو می سپارم. روی دو برگه کاغذ یکی نوشته شده آزاد و دیگری محکوم؛ تو یکی را انتخاب کن. یا آزاد میشوی و یا مانند سایر هم کیشانانت باید در آتش بسوزی.

اباربانل که میدانست پست فطرتی و نامردی مفتش عقاید از شقاوت و بی رحمی او کمتر نیست به حیلۀ او پی برد و دانست که هر دو برگه حاوی حکم محکومیت اوست لذا یکی از برگه ها را برداشت و بلافاصله بلعید.

— چه میکنی مگر دیوانه شده ای؟

— خیر، من قرعه خود را بلعیدم، آن دیگری را باز کنید؛ اگر نوشته آزاد مرا به آتش بیاندازید و اگر نوشته محکوم، ورقه ای که من بلعیدم قرعه آزادی ام بوده است. و به این وسیله جان بدر برد.

ویزیت گردن

آقای باروخویچ که مدتها است از سردرد رنج میبرد از دکتر استاین پزشک بسیار معروف قرار ملاقات گرفته است. دکتر پس از معاینه و نوشتن نسخه از او تقاضای ۱۵۰۰ فرانک مینماید.

— خیر این خیلی زیاد است من نمیتوانم بپردازم.

— دکتر، خوب ۱۰۰۰ فرانک بدهید.

— محال است، بودجه من تقاضا نمیکند.

— دکتر، خوب هر چقدر دلتان میخواهد بدهید.

و باروخویچ ۲۰۰ فرانک روی میز میگذارد. دکتر استاین

میپرسد: شما که از حق ویزیت من خبر دارید پس چرا پیش من آمدید؟

— آقای دکتر، وقتی مسئله سلامتی میان باشد، من به پول اهمیت نمیدهم!

چرا روانپزشک

روانپزشک یک پزشک یهودی است که چون از دیدن خون بیزار بوده جراح نشده است!

* * *

یانیکویچ نزد روانپزشک رفته از ناراحتی خود درد دل میکند:

بیمار: آقای دکتر، من همه اش با خودم حرف میزنم.

دکتر: این اشکالی ندارد، خیلی ها اینکار را میکنند.

بیمار: ولی آخر حرفهای من همه بی سر و ته هستند!

* * *

آقای ابراموف سراسیمه وارد قصابی شده یک سیلی محکم بصورت قصاب میزند و میگوید: «یانکلهء احمق، این سزای تو است.» قصاب بیچاره پس از یک لحظه شوک شروع به خندیدن میکند.

ابراموف: چرا دیگر می خندی؟

قصاب: آخر من یانکله نیستم، من ماندله هستم!

* * *

در اورشلیم مردی در رستوران نشسته با ماهی خود در حال صحبت کردن است. گارسون با تعجب نزد مشتری رفته از او سؤال میکند:

— آقا، جنابعالی با خودتان صحبت میفرمائید؟

— خیر قربان، از این ماهی تازه که روی صورت غذا نوشته از ایلات است میپرسیدم حرارت آب ایلات این روزها چگونه است؟

— و ماهی به شما چه جواب داد؟

— گفت الان سه ماه است صید شده از چگونگی آب خیر تازه ای ندارد به من بدهد!

مشترکین ارجمند

لطفاً تغییر آدرس خود را هر چه زودتر بدفتر مجله اطلاع دهید تا پیام به نشانی صحیح شما ارسال گردد.

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



بزرگترین فاجعه تاریخ، کره زمین را در کمتر از یک ماه تهدید به نابودی در زیر آبهای اقیانوس میکند. رؤسای دولتها ناتوان رو به نمایندگان خدا میبرند:

پاپ به کلیسا رفته کاتولیکها را به دعای آخرزمان دعوت میکند تا با آرامش و روحی سبک بال به بهشت راه یابند.

اسقف کانتربوری میگوید در این مورد من هم برای اولین بار و آخرین بار با پاپ کاتولیکها هم عقیده ام و پروتستانها را به نماز دعوت میکند. مفتی اورشلیم، تسلیم به اراده خداوند بخشنده و مهربان شده میگوید: آنچه خواست خدا است ما به آن لبیک میگوئیم.

ربای بزرگ در اورشلیم به کنست (پارلمان اسرائیل) رفته میگوید: آقایان، خانمها، ما فقط ۳۰ روز وقت داریم تا زندگی در آب را به هم میهنانمان بیاموزیم!

جمال عبدالناصر رئیس جمهور سابق مصر پارچه اش را نزد خیاط خود میبرد تا برایش کت و شلوار بدوزد.

«یا رئیس»، (آقای رئیس جمهور) این پارچه کفاف کت شلوار شما را نمیدهد، پارچه بیشتری لازم است.

ناصر که با خیاط یهودی قدیم خود مخفیانه در رابطه است به تل آویو رفته نظرش را از او میخواهد. البته جناب رئیس یک کت و دو شلوار برایتان خواهم دوخت.

ناصر متعجب شده میپرسد چرا در مصر حتی یک شلوار را هم خیاط نمیتوانست برایم از توی این پارچه در بیاورد؟

جناب رئیس، برای اینکه شما آنجا خیلی بزرگید ولی اینجا خیر!

رحمیم اصرار دارد به دوست و مشتری خود هارون، یک ساعت بفروشد. هارون برای رهائی از این خرید به دوستش

میگوید که او بهیچ وجه احتیاج بساعت ندارد چون صبح بخود سر ساعت ۶ از خواب بیدار میشود، در ظرف ۲۵ دقیقه نظافت میکند، صرف صبحانه اش دقیقه ۱۵ دقیقه ط میگذرد؛ تا برسد به محل کار ساعت ۷ میشود. تا... ناهار و بالاخره ساعت ۱۰ شب بخواب میرود.

رحمیم: ولی اگر نیمه شب ساعت ۲ یا ۳ بیدار شده کجا میفهمی ساعت چند است؟

هارون: در اینصورت شروع به ترمیمت زدن میکند همیشه یکی از همسایه ها داد میزند که آخر ساعت ۲:۳۰ ۳ بعد از نصف شب وقت ترمیمت زدن است؟! *

خانم اوهایون از داماد امریکائی اش تعریف و تمجید میکند - بهترین داماد روی زمین است. صبح پیش از دختر خواب برمیخیزد، صبحانه را حاضر میکند و برای دختر، اطاق خواب میبرد. پس از صرف صبحانه ظرفها را توی ماشین میگذارد برای شستن و.....

دوستش از او میپرسد: عروستان هم که گویا امریکائی است زنهای امریکائی چطورند؟

- از خودراضی و پررو! توقع دارد پسر من صبح پاش برایش صبحانه حاضر کند ببرد در اطاق خواب و... *

دکتر پس از معاینه کامل مئیر رو به او کرده میگوید خوشوقتیم که بگویم تمام معاینات شما طبیعی است.

مئیر: پس علت این سردرد چیست؟

دکتر: این برای من هیچ جای نگرانی نیست.

مئیر: اگر هم شما این سردرد را داشتید برای من جای نگرانی نبود!

در سال ۱۹۳۹ آقای رابینویچ یهودی لهستانی رفته به کره جغرافیائی زمین خریداری کند. تمام کشورهای که پذیرفتن یهودیان خودداری میورزند و اشکال تراشی میکنند مرور میکند سپس رو به فروشنده کرده میپرسد:

کره دیگری ندانید؟! *

اشتراک پیام را به دوستان خود هدیه کنید

(516) 829-6708

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



فهمیدن یا نفهمیدن؟!

آلبرت انشتین دانشمند بزرگ یهودی روزی با چارلی چاپلین گفتگو میکرد: «میدانید آقای چاپلین، من واقعا» شما را میستایم زیرا همهء مردم حرفهای شما را میفهمند و برایتان ارزش قائل هستند.» و چارلی چاپلین جواب میدهد: «ولی من شما را بیشتر میستایم چون مردم از حرفهای شما هیچ نمی فهمند و برایتان اینطور ارزش قائل هستند! مزیت یهودی بودن!

در زمان استالین پس از ۶ ماه انتظار خبر رسیدن مقداری کفش گرم برای مردم بگوش رسید. از ساعت ۶ صبح صدها نفر در صف انتظارند. ساعت ۱۰ مسئول انبار در بلندگو فریاد میزند: «یهودیان بروند دنبال کارشان، به آنها کفش نمدیهم.» آنها از صف بیرون آمده بدنبال کارشان میروند.

ساعت ۱۰ و نیم دوباره مرد پشت بلندگو عربده میکشد: «کفش زنانه نداریم.» خانمهای بیچاره نیز از صف بیرون میروند.

ساعت یک بعد از ظهر دوباره: «کسانیکه کارت عضویت حزب کمونیست را با خودشان ندارند بیخود معطل نشوند.»

و بالاخره ساعت ۴ بعد از ظهر در حالیکه خورشید زمستان غروب کرده، هوا حسابی رو بسردی میگذاشت، همان مرد پشت بلندگو رفته با صدای دوستانه میگوید: «بیخشید، اصلا» امروز کفش نداریم.» ناگهان یک نفر از وسط صف شکوه آمیز ناله میکند: «همیشه همینطور است، همه چیز اول برای یهودیها است!»

روز بخشایش!

شب کیپور است، بینحاس رو به خدا کرده میگوید: آخر این چگونه خدائی است که تو میکنی؟ این الیاهوی بیچاره پارسا و نمازخوان آه ندارد که با ناله سودا کند ولی آن باروخ پررو که هرگز پا به کنیسا نمیگذارد و همه کارش خوش گذرانی و لهوو

لعب است اینگونه زندگی مرفه و آسوده ای دارد. ناگهان متوجه میشود که شب کیپور است و ناخواسته دارد خدای ناکرده کار مثل کفر انجام میدهد. صدایش را کوتاه کرده سرش را بسو آسمان برده و خدا را مخاطب قرار میدهد: «تو مرا برای این حرفها بیخوش، من هم ترا برای آن کارها می بخشم!

مادر بیچاره؟

پیرزنی اشکنازی برای اولین بار بر حسب اجبار ن پزشک متخصص زنان میروود. پس از اتمام معاینه از تخذ پائین آمده ویزیت پزشک را میپردازد و سپس با لحنی مما از دلسوزی رو به پزشک کرده میگوید: «آقای دکتر، ما بیچاره شما خبر دارد که شما برای امرار معاش به چه کار باید دست بزنید؟

نخست وزیر کاردان

بن گوریون بزرگ مرد اسرائیل علاوه بر نخست وزیر هر بار پست یکی از وزرا خالی میماند او خود آنرا بعهد میگرفت تا انتخاب وزیر لایق وظایف وزارت مزبور را ب بهترین وجه انجام میداد.

میگویند پس از اینکه دار فانی را وداع گفت و به آسم رسید مأمور آسمان از او استقبال کرده او را به درگاه خداوند متعال راهنمایی میکنند. خداوند در حال نشسته به او رس داده خوش آمد میگوید.

مأمور تعجب کرده به خدا میگوید: شما همیشه برا خوش آمد بندگان خدمتکار از تخت پا میشدید ولی اینبار تک نخوردید! خداوند جواب میدهد: میدانی خدائی کار سخته است. درست است من گاهگاه از کار زیاد شکایت میکنم. و با این وجود به پستم علاقمند هستم و نمیخواهم آنرا از دست بدهم!

تجارت...

مسیو هوروویز سفارش مقدار زیادی پارچه به فروشنده مخابره کرده است. جواب میرسد که تا پول اجناس واصل نشود نمیتواند این جنس های جدید را بفرستد.

مسیو هوروویز تلگراف دیگری میفرستد: این مدت زی است، ما نمیتوانیم اینقدر معطل شویم!

اشتراک پیام را به دوستان خود هدیه کنید.

(516) 829-6708

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



گریه اول بهتر است

در این شهر اوکرائین، یهودیان در محلهء مخصوصشان مجبور به زندگی فقیرانه ای بودند و بجز برای دفن مردگان در گورستان واقع در بیرون از محله حق بیرون آمدن از آن را نداشتند. یهودیان در چنین روزها از فرصت استفاده کرده وارد شهر میشدند و با پولی که با زحمت و مشقت فراوان بدست آورده بودند انواع خوراکی، پوشاکی و مشروباتی که در محله شان از آن محروم بودند را میخریدند. پس از مدتی فکر کردند کافی است گاهی تابوتی خالی بعنوان خاکسپاری از شهر بیرون ببرند و آنچه را میخواهند بخرند. نتیجه اش رضایتبخش بود. تا روزی که مأموران دروازه گفتند تابوت را باز کنید.

– محال است، بی احترامی به مرده با قوانین اخلاقی و مذهبی منافات دارد.

ولی در مقابل تهدید مأموران، مجبور به باز کردن تابوت شدند و مأموران کل اموال و پول این بیچارگان را غصب کردند. یهودیان شروع به گریه کردن نمودند.

رئیس مأموران رو به ایشان کرد و گفت: خوب بود اول گریه میکردید وقتی ما شما را با این تابوت در حاک خنده و شادی و مسخره بازی دیدیم البته به شما مشکوک شدیم!

مبارک است

مسیو هالپرن به دفتر کفن و دفن تلفن میزند که مراسم خاکسپاری همسرش را به آنها محول کند.

– ولی آقای هالپرن ما که همسر شما را سه سال پیش دفن

کردیم!

آقای هالپرن اشکریزان: آخر این همسر دوم مییابد.

– عجب پس دوباره ازدواج کرده بودید و من خبر نداشتم؟

مبارک است، مزال طوو Mazal Tov!

آنجا که همه گریه میکنند؟!!

توریستی که تازه به اسرائیل وارد شده سوار تاکس میشود و درخواست میکند که او را ببرد آنجا که همه یهودیان میروند در مقابلش گریه و زاری میکنند (منظو دیوار ندبه بوده) و تاکسی او را یکرست بسوی اداره مالیات بر درآمد میبرد!

کاسبی، کاسبی است!

در یکی از مدارس مذهبی مسیحی پدر روحانی ا شاگردان می پرسد بزرگترین شخصیت تاریخی از نظر افکا عالی، قدرت شفا بخشی... نورانی بودن... کیست و قو میدهد که به گوینده جواب درست ۵۰ دلار جایزه بدهد یکی میگوید بودا، دیگری لویی پاستور و سومی ادیسوز ژوزف لوی میگوید «جیزس» (حضرت عیسی مسیح)

– آفرین پسر، بگیر این ۵۰ دلار برای تو. ولی من تعجب میکنم، فکر میکردم تو بعنوان یک بچه یهودی جواب بدهد «موزس» (حضرت موسی). و ژوزف کوچولو جواب میدهد پدر روحانی: موزس، موزس است اما کاسبی هم کاسب است! (Moses is Moses, but business is business)

خاصیت R

روز کیپور ربای یکی از دوستانش را می بیند که در رستوران نشسته مشغول خوردن حیوانات دریائی است. در تلخی از او میپرسد: روز کیپور حیوانات دریائی میخوری و او جواب میدهد: چطور مگر کیپور R ندارد؟ (توضیح آنکه در فرانسه میگویند خوردن حیوانات دریاز در ماههای مه، ژوئن، ژوئیه و اوت که ماههای گرم سا هستند و R هم ندارند برای بدن خطرناک است.)

برای اجاره در گریت نک بدون واسطه

خانه ای سه اتاق خوابه با اتاق پذیرائی، ناهارخوری،

آشپزخانه با محل صبحانه، نزدیک کنیساها

بمبلغ ۲,۸۰۰ اجاره داده میشود.

For rent by owner in Great Neck

3 bedroom, living room, dining room,

near worship

\$2,800 monthly

(516) 482-0974

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



سؤال و جواب

اسحق میخواهد وارد یک یشیوا بشود. رئیس یشیوا برای بار سوم به او میگوید مدتی صبر کند تا پخته تر شود. در مقابل عکس العمل شدید اسحق که میگوید ربای او را بناحق نمی پذیرد. ربای بعنوان امتحان این سؤال را از اسحق میکند: دو نفر کارگر مسئول نظافت سوراخ بخاری از طبقه بالا به پائین میآیند؛ یکی کاملاً تمیز و نومی پر از گرد زغال شده و سیاه است. کدام یک بطرف حمام برای نظافت میرود؟

اسحق: البته آنکه سیاه و کثیف شده است.

ربای: خیر. آنکه سیاه و پوشیده از گرد زغال است آن دیگری را نگاه میکنند که کاملاً پاک و تمیز است و خیال میکنند خوب او نیز در چنین وضعی است در حالیکه کارگر تمیز که دوش خود را سیاه می بیند فکر میکند خود او هم زغال آلود است و میرود دوش بگیرد.

اسحق: خوب فهمیدم، یک سؤال دیگر بکن.

و ربای دوباره همان سؤال را میکند. اینبار اسحق جواب ربای را بخود او میدهد.

ربای: خیر، باز هم اشتباه میکنی. آنکه زغال آلوده است دست خود را نگاه میکند و می بیند که باید دوش بگیرد و نومی که دستهای تمیزش را می بیند خیالش راحت میشود و به حمام میرود.

اسحق: اینبار خوب فهمیدم. یک سؤال دیگر بکن که ببینی که جواب درست خواهم داد.

ربای برای سومین بار همین سؤال را میکند. اسحق با عصبانیت شدید از اینگونه امتحان جواب دوم ربای را به او میدهد و باز هم ربای به او میگوید که این جواب هم غلط است. زیرا سؤال غلط است.

آخر مگر میشود که دو نفر پس از تمیز کردن سوراخ بخاری پائین بیایند یکی کاملاً سیاه شده از گرد زغال و دیگری کاملاً تمیز باقی مانده باشد؟ سؤال غلط جواب درست ندارد. پس برو سال آینده بیا!

اتلاف وقت

راشل شوهرش را با کلفتشان در اطاق خواب غافلگ میکند.

- خجالت نمیکشی ژاک؟ میدانی از ما ساعتی چه میگیرد و تو اینگونه وقتش را تلف میکنی؟!

علت حزن

در پای دیوار غربی (معروف به دیوار ندبه) موریس بگانه نماز خود را قطع میکند و از ته دل آهی میکشد. سر که در کنار اوست میپرسد چرا اینقدر محزونی؟

- برای اینکه بفامیلم فکر میکنم.

- چه بسر فامیلت آمده است؟

- هیچ آنها در هاوانی در حال خوش گذرانی هستند!

بورس

در پای دیوار غربی دو نفر زار زار گریه میکنند. یکی رو دیگری کزده میگوید وای بر من شما هم در کار بورس بودید؟

ارزان فروش

- فلافل دانه ای ۲۰ شکل؟ خیلی گران است. رو بر مغازه شما پینهای نوشته دانه ای ۱۵ شکل.

- پس برو از پینهای بخر.

- رفتم، تمام کرده بود.

- منم وقتی تمام کردم ۱۵ شکل خواهم فروخت!

فرانسوی خیلی اصیل!

مهمانیهای مادام دوپون در پاریس معروف است آن در آخرین لحظات آقائی تلفن کرده از اینکه نمیتواند بر ط قرار قبلی آنشب آنجا باشد معذرت میخواهد. مادام دوپون بسیار ناراحت است چون باین ترتیب تعداد مهمانان سر ۱۳ نفر خواهد بود و او خرافاتی است. بلافاصله بدفتر ره کل شهربانی تلفن میکند و درخواست میکند یکی از افسر بلندپایه را بعنوان مهمان برای او بفرستد:

- ولی جناب رئیس لطفاً توجه داشته باشید فرانسوی های قدیمی و خیلی اصیل هستیم؛ مواظب باشید یهودی نباشد.

سر ساعت زنگ منزل صدا در میآید و افسری سیاه پو بعنوان مهمان خود را معرفی میکند و در مقابل تعجب م دوپون که اصرار داشت اشتباهی در کار است میگوید:

- خیر خانم محال است که سرهنگ «لوی» اشتباه کند باشد!

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



جر و بحث بین ژاکوب و محمد بالا گرفته است.

ژاکوب: خدای ما یگانه است.

محمد: ما هم همینطور.

ژاکوب: ما ختنه میشویم.

محمد: ما هم همینطور.

ژاکوب: ما گوشت خوک نمیخوریم.

محمد: ما هم همینطور.

ژاکوب: ما از سمت راست به چپ مینویسیم.

محمد: ما هم همینطور.

ژاکوب: پایتخت ما اورشلیم است.

محمد: ما هم همینطور!

ژان پل که ناظر این جر و بحث است میپرسد: پس

اختلاف شما سر چیست؟!

در نیویورک مستر گلدنبرگ دوستش را برای شام دعوت میکند. امشب برای شام بیا منزل ما، خیلی تعجب خواهی کرد. سگمان یاد گرفته ویلن بزند و نسبتاً خوب هم میزند.

مستر لوینسون با کنجکاوی زیاد و با کمال میل دعوت را میپذیرد و وقتی پس از شام سگ شروع به نواختن ویلن میکند دهانش از تعجب باز میماند. ناگهان خانم گلدنبرگ رو به میهمان کرده با عشو و ناز میگوید: «وا لله این تصمیم شوهرم بود، من ترجیح میدادم وکالت یاد میگرفت!»

- مامان، چرا اسباب بازیهای مرا به ژاک میدهی؟

دلم نمیخواود.

- آخر عزیزم ژاک فقیر است و پدر هم ندارد.

- خوب پس بابا را به او بده!

در زندان شوروی

اولی: من را در سال ۱۹۴۹ اینجا انداختند چرا که مقاله بر ضد رابینویچ نوشته بودم.

دومی: عجب، مرا در سال ۱۹۵۱ گرفتند چون مقاله ای مدح رابینویچ نوشته بودم.

سومی: من رابینویچ هستم و در سال ۱۹۵۰ دستگیر شدم اینجا زندانی شدم.

فقیر بیچاره ای به سر قبری باشکوه میرسد: نگاه میکند و سپس میگوید زندگی هم این زندگی است!

- تو را بخدا در را ببند. بیرون هوا سرد است.

- آخر اگر در را ببندم آنوقت بیرون گرم میشود!

فرق میان مادر ایتالیائی با مادر یهودی:

مادر ایتالیائی به پسرش: غذایت را بخور اگر نه تو میکشم.

مادر یهودی به پسرش: غذایت را بخور اگر نه خودم میکشم!

SHEFFER LAW OFFICE

دفتر وکالت دیوید شفر (شهر آرای)

در قل آویو

وکیل فارسی زبان با سی و چهار سال سابقه

در امور حقوقی

خدمات شامل: امور ملکی، امور مالیاتی، جلوگیری

از کاربرد اسناد جعلی ملکی، استرداد ملک که بوسه

اسناد جعلی توسط متقلبان بفروش رفته، تصحیح

اسم و شماره پاسپورت شما در ثبت املاک،

تنظیم وصیت نامه و انجام تشریفات انحصار وراثت

David Sheffer

4 Nesakh Israel St., Tel Aviv 64352

Tel: 03-5220067 03-5229444

Fax: 072-3-5236037

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



حقه باز

ژاکوب لیبوویچ با روبن خیم اف دعوا داشتند. ژاکوب از وکیلش سؤال کرد نظرش چیست که او یک بوقلمون چرب و فربه برای قاضی بفرستد.

- بهیچ وجه. اگر چنین کاری بکنی، قضات خیلی روی این موضوع حساسیت دارند و محاکمه را حتماً خواهی باخت.

فردای آنروز ژاکوب لیبوویچ یک بوقلمون چاق و فربه برای قاضی فرستاد ولی روی آن کارتی از طرف روبن خیم اف چسبانید! نتیجه را خودتان میتوانید حدس بزنید!

شنا در دریاچه قو!

داوید لوی وزیر فرهنگ گذشته اسرائیل یک کارگر ساختمانی بود که به این مقام رسید؛ لذا جوکهای زیادی در باره کمبود اطلاعات فرهنگی او درست کرده اند. این یکی از آنهاست:

همسر داوید لوی در مسافرتها همیشه شکایت داشت که تنها میماند در حالیکه شوهرش مشغول مذاکره و گردش و تفریح است. آنشب در مسکو همینکه داوید لوی وارد هتل شد شادمانه به همسرش گفت: عزیزم لباس شنایت را بیوش، امشب من و تو هر دو به «دریاچه قو» دعوت شده ایم!

نویسنده معروف

ویلی برانت صدر اعظم یهودی اطریش هنگام دیدار از یکی از دانشگاههای اسرائیل نام MANN را بالای در ورودی تالار می بیند. خوشحال شده میگوید: خوشوقتم که نام توماس مان نویسنده را بر این تالار نهاده اید.

- ولی در حقیقت این تالار بنام «رابرت مان» است نه

«توماس مان»!

- عجب، او را نمیشناختم، چه نوشته است؟

- یک چک چند میلیون دلاری!

درخواست صادقانه

داوید رو به خدا کرده التماس میکند:

خدایا ده هزار دلار برای من بفرست، قول میدهم ه دلارش را به فقرا بدهم. اگر هم بمن اعتماد نداری فق هزار دلارش را بمن بده و هزار دلارش را خودت به فق بده!

آدم خاکی

یک حاسید رقص کتان آواز میخواند:

«انسان از خاک بوجود آمده و به خاک باز میگردد دوستی به او گفت: اینکه گریه دارد، شادی تو از چیست؟ حاسید جواب داد: اگر انسان از طلا بوجود آمده بود و خاک برمیگشت گریه داشت ولی از خاک بوجود آمده بخا برمیگردد و در این فاصله میتواند از شرابهایی شیرین کار فیض ببرد، این شادی آور نیست؟!»

معجزه

دو نفر با هم در باره قدرت ربای شان بحث میکنند ربای ما واقعا معجزات عجیبی میکنند؛ هر آنچه بگو خداوند انجام میدهد.

- ولی معجزه ربای ما قوی تر است؛ هر چه خداوند بگو او انجام میدهد!

خزان

بنا بود یک خزان در کنیسا استخدام کنند؛ بین دو نا یکی دائم الخمر بود و دیگری خیلی به خانمها نظر داشت ربای، دومی را انتخاب کرد. دلیلش هم این بود که به م زمان نظریان قدرت چشمش کمتر و کمتر خواهد شد و دائم الخمر بیشتر و بیشتر مشروب خواهد نوشید.

مجله پیام چاپ نیویورک تنها مجله فارسی زبان است که مهمترین و آخرین خبرهای ایران و جهان، موشق ترین تفسیرهای سیاسی، گزارشهای اقتصادی و مطالب خواندنی و آموزنده دیگر را هر هفته بخانه شما میآورد. مجله پیام را مشترک شوید و بیشتر بدانید.

516-829-6708

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



گریه اول بهتر است

در این شهر اوکرائین، یهودیان در محلهء مخصوصشان مجبور به زندگی فقیرانه ای بودند و بجز برای دفن مردگان در گورستان واقع در بیرون از محله حق بیرون آمدن از آن را نداشتند. یهودیان در چنین روزها از فرصت استفاده کرده وارد شهر میشدند و با پولی که با زحمت و مشقت فراوان بدست آورده بودند انواع خوراکی، پوشاکی و مشروباتی که در محله شان از آن محروم بودند را میخریدند. پس از مدتی فکر کردند کافی است گاهی تابوتی خالی بعنوان خاکسپاری از شهر بیرون ببرند و آنچه را میخواهند بخرند. نتیجه اش رضایتبخش بود. تا روزی که مأموران دروازه گفتند تابوت را باز کنید.

— محال است، بی احترامی به مرده با قوانین اخلاقی و مذهبی منافات دارد.

ولی در مقابل تهدید مأموران، مجبور به باز کردن تابوت شدند و مأموران کل اموال و پول این بیچارگان را غصب کردند. یهودیان شروع به گریه کردن نمودند.

رئیس مأموران رو به ایشان کرد و گفت: خوب بود اول گریه میکردید وقتی ما شما را با این تابوت در حاک خنده و شادی و مسخره بازی دیدیم البته به شما مشکوک شدیم!

مبارک است

مسیو هالپرن به دفتر کفن و دفن تلفن میزند که مراسم خاکسپاری همسرش را به آنها محول کند.

— ولی آقای هالپرن ما که همسر شما را سه سال پیش دفن

کردیم!

آقای هالپرن اشکریزان: آخر این همسر دوم میباید.

— عجب پس دوباره ازدواج کرده بودید و من خبر نداشتم؟

مبارک است، مزال طوو! Mazal Tov!

آنجا که همه گریه میکنند؟!!

توریستی که تازه به اسرائیل وارد شده سوار تاکس می شود و درخواست میکند که او را ببرد آنجا که هم یهودیان میروند در مقابلش گریه و زاری میکنند (منظور دیوار ندبه بوده) و تاکسی او را یکرست بسوی اداره مالیات بر درآمد میبرد!

کاسبی، کاسبی است!

در یکی از مدارس مذهبی مسیحی پدر روحانی شاگردان می پرسد بزرگترین شخصیت تاریخی از نظر افکار عالی، قدرت شفا بخشی... نورانی بودن... کیست و قو میدهد که به گوینده جواب درست ۵۰ دلار جایزه بدهد یکی میگوید بودا، دیگری لوتی پاستور و سومی ادیسون ژوزف لوی میگوید «جیزس» (حضرت عیسی مسیح)

— آفرین پسر، بگیر این ۵۰ دلار برای تو. ولی من تعجب میکنم، فکر میکردم تو بعنوان یک بچه یهودی جواب بدهد «موزس» (حضرت موسی). و ژوزف کوچولو جواب میدهد پدر روحانی: موزس، موزس است اما کاسبی هم کاسبی است! (Moses is Moses, but business is business)

خاصیت R

روز کیپور ربای یکی از دوستانش را می بیند که در رستوران نشسته مشغول خوردن حیوانات دریائی است. به تلخی از او میپرسد: روز کیپور حیوانات دریائی میخوری و او جواب میدهد: چطور مگر کیپور R ندارد؟ (توضیح آنکه در فرانسه میگویند خوردن حیوانات دریاد در ماههای مه، ژوئن، ژوئیه و اوت که ماههای گرم سا هستند و R هم ندارند برای بدن خطرناک است.)

برای اجاره در گریت نک بدون واسطه

خانه ای سه اتاق خوابه با اتاق پذیرائی، ناهارخوری،

آشپزخانه با محل صبحانه، نزدیک کنیساها

بمبلغ ۲,۸۰۰ اجاره داده میشود.

For rent by owner in Great Neck

3 bedroom, living room, dining room,

near worship

\$2,800 monthly

(516) 482-0974

نوش و نیش از داستان های یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



چهار دلیل مطلق دال بر یهودی بودن حضرت عیسی از

این قرارند:

۱- تا ۳۰ سالگی با مادرش زندگی میکرد.

۲- باور داشت که مادرش باکره است.

۳- مادرش او را خدا میدانست.

۴- اولین مولتی ناسیونال جهانی را براه انداخت که هنوز

پس از ۲۰۰۰ سال رایج و بارآور است!



راحل دو سال پس از مرگ شوهرش دار فانی را ترک کرد

و در لابلای ابرهای آسمانی شوهرش را می جست و صدا

میکرد: ابراهام، ابراهام... ابراهام کجائی. ناگهان صدای

ابراهام در آسمان بگوش رسید که میگفت: نه راحل. در

مقابل ربای گفته بودیم «تا زنده هستیم!!»



در دوران استالین مردی رفت و تقاضای مهاجرت به

اسرائیل را کرد. رئیس اداره به او گفت: رفیق، مگر از

کارت ناراضی هستی؟

- خیر رفیق، کارم خیلی خوب است.

- آیا از وضع خانه ات شاکی هستی؟

- خیر رفیق، منزل خوبی دارم.

- آیا از مدرسه بچه ها خوشش نمی آید؟

- خیر رفیق، مدرسه بچه ها هم خیلی عالی است.

- پس چرا میخواهی بروی اسرائیل، بدجهود کثیف؟

- خودتان متوجه هستید رفیق!



مأمور اداره مهاجرت نیویورک وقتی یک نفر چینی را بنام آقای گلدنبرگ میبیند تعجب میکند و میپرسد: پس در چین هم یهودی وجود دارد؟ و چینی جواب میدهد: نمیدانم ولی در مورد اسمم ، ۳۰ سال پیش وقتی وارد «ایلیس آیلند» شدم یک خانواده هشت نفری بنام گلدنبرگ جلوی من بودند که همه جواب میدادند گلدنبرگ. وقتی مأمور مهاجرت نام مرا پرسید گفتم: «می تو» (Me Too) و او نوشت گلدنبرگ!



- مامان، چرا اسباب بازیهای مرا به ژاک میدهی؟ من

دلم نمیخواد.

- آخر عزیزم ژاک فقیر است و پدر هم ندارد.

- خوب پس بابا را به او بده!



ملا شیمعون در پارسائی و پاکی زبانزد خاص و عام بود.

پس از وفات، موقعی که به آسمان رفت، مأمور دروازه آسمان

به او گفت: ملا شیمعون، از پذیرفتن شما معذورم، هر

انسانی روی زمین حداقل باید یک گناهی کرده باشد. حتی

حضرت موسی بن عمران هم گناه کرد. شما برگردید زمین

گناهی بکنید و برگردید چون کار شما تاکنون فقط صواب بوده

است و بی گناه هستید ما شما را اینجا راه نمیدهیم.

ملا شیمعون برگشت روی زمین در خانه پسرزن

همسایه اش باز بود؛ تا او را دید از شادی گریه اش گرفت و

رفت برایش یک چای دم کند هنگامیکه دولا شده بود، ملا

شیمعون دید بهترین فرصت برای یک گناه غیر قابل بخشش

بدستش آمده، از آن استفاده کرد! و خواست برود. موقع

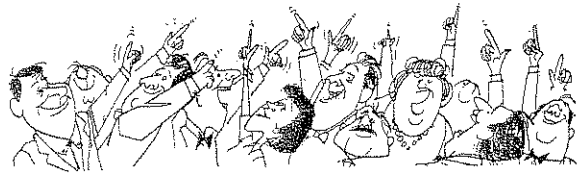
خداحافظی پسرزن گفت ملا شیمعون، شما در زندگی همیشه

صواب کار بوده اید ولی این صواب امروز شما از همه آنها

مهمتر بود!

از طنزهای یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



آدم عاقل

در دوران «تفتیش عقاید» در اسپانیا، اباربانل تلمودان معروف یهودی و مؤلف چندین کتاب در باره رامبام (ربی) مشه برمیمون مشهور به میمونید) به دادگاه کشیده شد. مفتش عقاید او را مخاطب قرار داده میگوید: من از نظر تو رحم و لطف سرنوشت تو را بدست خداوند و اقبال تو می سپارم. روی دو برگه کاغذ یکی نوشته شده آزاد و دیگری محکوم؛ تو یکی را انتخاب کن. یا آزاد میشوی و یا مانند سایر هم کیشانانت باید در آتش بسوزی.

اباربانل که میدانست پست فطرتی و نامردی مفتش عقاید از شقاوت و بی رحمی او کمتر نیست به حیلۀ او پسی برد و دانست که هر دو برگه حاوی حکم محکومیت اوست لذا یکی از برگه ها را برداشت و بلافاصله بلعید.

- چه میکنی مگر دیوانه شده ای؟

- خیر، من قرعه خود را بلعیدم، آن دیگری را باز کنید؛ اگر نوشته آزاد مرا به آتش بیاندازید و اگر نوشته محکوم، ورقه ای که من بلعیدم قرعه آزادی ام بوده است. و به این وسیله جان بدر برد.

ویزیت کردن

آقای باروخوویچ که مدتهاست از سردرد رنج میبرد از دکتر استاین پزشک بسیار معروف قرار ملاقات گرفته است. دکتر پس از معاینه و نوشتن نسخه از او تقاضای ۱۵۰۰ فرانک مینماید.

- خیر این خیلی زیاد است من نمیتوانم بپردازم.

- دکتر، خوب ۱۰۰۰ فرانک بدهید.

- محال است، بودجه من تقاضا نمیکند.

- دکتر، خوب هر چقدر دلتان میخواهد بدهید.

و باروخوویچ ۲۰۰ فرانک روی میز میگذارد. دکتر استاین

میپرسد: شما که از حق ویزیت من خبر دارید پس چرا پیش من آمدید؟

- آقای دکتر، وقتی مسئله سلامتی میان باشد، من به پول اهمیت نمیدهم!

چرا روانپزشک

روانپزشک یک پزشک یهودی است که چون از دیدن خون بیزار بوده جراح نشده است!

* * *

یانیکویچ نزد روانپزشک رفته از ناراحتی خود درد دل میکند:

بیمار: آقای دکتر، من همه اش با خودم حرف میزنم.

دکتر: این اشکالی ندارد، خیلی ها اینکار را میکنند.

بیمار: ولی آخر حرفهای من همه بی سر و ته هستند!

* * *

آقای ابراموف سراسیمه وارد قصابی شده یک سیلی محکم بصورت قصاب میزند و میگوید: «یانکله» احمق، این سزای تو است. «قصاب بیچاره پس از یک لحظه شوک شروع به خندیدن میکند.

ابراموف: چرا دیگر می خندی؟

قصاب: آخر من یانکله نیستم، من مانده هستم!

* * *

در اورشلیم مردی در رستوران نشسته با ماهی خود در حال صحبت کردن است. گارسون با تعجب نزد مشتری رفته از او سؤال میکند:

- آقا، جنابعالی با خودتان صحبت میفرمائید؟

- خیر قربان، از این ماهی تازه که روی صورت غذا نوشته از ایلات است میپرسیدم حرارت آب ایلات این روزها چطور است؟

- و ماهی به شما چه جواب داد؟

- گفت الان سه ماه است صید شده از چگونگی آب خبر تازه ای ندارد به من بدهد!

مشترکین ارجمند

لطفاً تغییر آدرس خود را هر چه زودتر بدفتر مجله اطلاع دهید تا پیام به نشانی صحیح شما ارسال گردد.

نوش و نیش

از داستان های یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



برای روحیه بهتر

در سال ۱۹۲۵ دو نفر یهودی در تراس کافه ای در برلن نشسته اند.

اولی به دومی: وای بر من، مگر تو مازوخیست (خودآزار) شده ای؟ یا زبانم لال ضد یهود شده ای که این روزنامه ارگان رسمی حزب ناسیونال سوسیالیست را میخوانی؟

دومی: خیر بر عکس. وقتی روزنامه های خودمان را میخوانم رنج میبرم زیرا نوشته: ما را دارند از کار بیکار میکنند، بیرونمان میکنند، اموالمان را میگیرند، خودمان را میکشند؛ ولی در این روزنامه نوشته: همه پونهای آلمان در جیب ماست. جراید در دست ما است، قدرت نظامی و ثروت دنیا در دست ما است؛ پس روحیه ام بهتر میشود!

راه دور

او از لهستان رانده و از آلمان فرار کرده است. در فرانسه به او اجازه کار نداده اند؛ بسوی فلسطین گریخته ولی انگلیس ها مانع ورودش به سرزمین موعود شده اند؛ ناچار به دوستش میگوید که خیال رفتن به استرالیا را دارد.

ولی استرالیا خیلی دور نیست؟!

دور به کجا؟!

ترس و امید

تریستان برنارد نویسنده شهیر یهودی فرانسوی هنگامیکه در دوران نازی ها، گشتاپو بمنزلش حمله کرد تا او و همسرش را جلب کند رو به همسرش کرد و گفت: تا الان در ترس میزیستیم ولی از این به بعد با امید زندگی خواهیم کرد!

تعطیلات آخر هفته

موسی اولین یهودی بود که شنبه را بما داد

عیسی یکشنبه را عطا کرد

لئون بلون دوشنبه را لطف کرد

خدایا، چهارمین یهودی را هم میفرستی تا امروز هم که

سه شنبه است بتوانم با خیال راحت استراحت کنم؟!

بالا تر نبود؟

در مجلس عروسی، آقای کیف محتوی ۸,۰۰۰ دلارش را

گم کرده است. میروید پشت میکرفون و میگویید هر کس آنرا

پیدا کند و برایم بیاورد به او ۱,۰۰۰ دلار خواهم داد. از ته

سالن شخصی فریاد میزنند:

— من ۱,۷۰۰ دلار میدهم!

درخت بُر

روبرت بن لوی کم پر رو نیست. پس از خواندن یک

آگهی خود را برای درخت بری در اداره جنگلبانی معرفی

میکند.

— شما تا بحال درخت بریده اید؟

— البته

— در کجا؟

— در صحرای مراکش

— آنجا که اصلاً درختی وجود ندارد

— عرض کردم همه را خودم بریدم!

مئیر و روچیلد در پای دیوار غربی (دیوار ندبه)

مئیر و روچیلد در پای دیوار ندبه عجز و لایه میکنند.

اولی مرتب میگوید: خدایا صد دلار برای من بفرست تا با آن

بتوانم بوضع نابسامان خانواده ام سر و صورتی بدهم. دومی

استدعا میکند که خداوند کاری کند که بتواند سهامش را به

حداقل ۲۰ درصد منفعت بفروش برساند. در حالیکه مئیر با

صدای بلند آه و ناله میکند که خداوند ۱۰۰ دلار برایش

بفرستد، روچیلد دست در جیب کرده یک اسکناس ۱۰۰

دلاری به او میدهد و میگوید: اینرا بگیر برو؛ بگذار خداوند

راحت بکار من برسد!



نوش و نیش

از داستان های یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



ربای جوانی اغلب اوقاتش را در خیابان به مصاحبت با دختران جوان میگذراند. وقتی در این مورد از او ایراد گرفتند جواب داد: بهتر است انسان وقتش را با دختران جوان بگذراند و بفکر خدا باشد تا اینکه در کنیسا باشد و به دخترهای جوان فکر کند!



یک ربای با یک کشیش و یک پاستور پروتستان برای تفنن پوکر بازی میکردند که اسقف اعظم سر رسید. با عجله ورق و پولها را جمع کردند. اسقف پرسید: داشتید ورق بازی میکردید؟ کشیش گفت: بجان شما ابداً. از پاستور پرسید او هم گفت: بسر شما قسم بهیچ وجه. رو به ربای کرد و گفت: شما هم پوکر بازی نمیکردید؟ جواب داد با کی؟ جناب اسقف؟



شب کیپور در یک یشیوای مهم (مدرسه مذهبی) یک ربای خودش را بخاک انداخت و شروع به داد و فریاد زدن کرد که ای خدای بزرگ «من خیلی کوچکم، من هیچ چیزی نیستم، من کمترینم...» یکی از علما رو به دیگری کرد و گفت: «راستی راستی خیال میکنه کسی است که اینقدر تواضع میکند.»



بابا، چرا یهودیان همیشه جواب یک سؤال را با یک سؤال دیگر میدهند؟

چرا اینکار را نکنند پسرم؟



دو یهودی تصمیم گرفته اند تا ساعت ۷ بعد از ظهر تالار شهر، هیتلر را ترور کنند. ساعت ۷:۳۰ شده و هنوز نرسیده است. اولی به دومی میگوید: میترسم بسرش آمده باشد!



رئیس شهربانی ورشو به وزیر کشور:

– اگر ما را راضی نکنید، مردم غضبناک شده م توی محله یهودیان و آنها را تار و مار میکنند.

– اگر شما را راضی کنیم چطور؟

– پولها را بین مردم پخش میکنیم. مردم خود میشوند میروند مشروب میخورند، مست میکنند و م توی محله یهودیان و آنها را تار و مار میکنند!



– خانم من خیلی پرحرف است. روی هر موه میتواند ساعتها حرف بزند.

– خانم من پرحرف تر است حتی اگر موضوعی هم باز میتواند ساعتها حرف بزند!



ربکا از شوهرش به دوستش راشل شکایت میکند: هر شب شوهرم میروند بیرون و ۵ صبح میآید منزل اینکه بگوید کجا بوده است.

راشل: شوهر من هم همینطور بود ولی او را ادب کرد ربکا: چطوری؟

راشل: هر وقت دیر وقت میرسید میگفتم: توئی ژاکو ربکا: خوب، که چی؟

راشل: آخر شوهر من اسمش ربرت است!



یک نفر یهودی با یک مسیحی و یک مسلمان در باره زندگی صحبت میکردند. مسلمان گفت: از نظر اسلام زندگی هنگامی است که بچه از شکم مادر بیرون م مسیحی گفت: ولی از نظر ما هنگامیکه جنین بسته شد ز شروع شده است. به یهودی گفتند شما چه؟ جواب نظر ما زندگی موقعی شروع میشود که بچه ها عروسی با و از منزل بروند بیرون!

نوش و نیش از داستان های یهودیان...

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»



چهار دلیل مطلق دال بر یهودی بودن حضرت عیسی از

این قرارند:

- ۱- تا ۳۰ سالگی با مادرش زندگی میکرد.
- ۲- باور داشت که مادرش باکره است.
- ۳- مادرش او را خدا میدانست.
- ۴- اولین مولتی ناسیونال جهانی را برای انداخت که هنوز پس از ۲۰۰۰ سال رایج و بارآور است!



راحل دو سال پس از مرگ شوهرش دار فانی را ترک کرد و در لابلای ابرهای آسمانی شوهرش را می جست و صدا میکرد: ابراهام، ابراهام... ابراهام کجائی. ناگهان صدای ابراهام در آسمان بگوش رسید که میگفت: نه راحل. در مقابل ربای گفته بودیم «تا زنده هستیم!»



در دوران استالین مردی رفت و تقاضای مهاجرت به اسرائیل را کرد. رئیس اداره به او گفت: رفیق، مگر از کارت ناراضی هستی؟

- خیر رفیق، کارم خیلی خوب است.
- آیا از وضع خانه ات شاکی هستی؟
- خیر رفیق، منزل خوبی دارم.
- آیا از مدرسه بچه ها خوشش نمی آید؟
- خیر رفیق، مدرسه بچه ها هم خیلی عالی است.
- پس چرا میخواهی بروی اسرائیل، بدجهود کتیف؟
- خودتان متوجه هستید رفیق!



مأمور اداره مهاجرت نیویورک وقتی یک نفر چینی را بنام آقای گلدنبرگ میبیند تعجب میکند و میپرسد: پس در چین هم یهودی وجود دارد؟ و چینی جواب میدهد: نمیدانم ولی در مورد اسمم، ۳۰ سال پیش وقتی وارد «ایلیس آیلند» شدم یک خانواده هشت نفری بنام گلدنبرگ جلوی من بودند که همه جواب میدادند گلدنبرگ. وقتی مأمور مهاجرت نام مرا پرسید گفتم: «می تو» (Me Too) و او نوشت گلدنبرگ!



- مامان، چرا اسباب بازیهای مرا به ژاک میدهی؟ من دلم نمیخواه.

- آخر عزیزم ژاک فقیر است و پدر هم ندارد.

- خوب پس بابا را به او بده!



ملا شیمعون در پارسائی و پاکی زیانزد خاص و عام بود. پس از وفات، موقعی که به آسمان رفت، مأمور دروازه آسمان به او گفت: ملا شیمعون، از پذیرفتن شما معذورم، هر انسانی روی زمین حداقل باید یک گناهی کرده باشد. حتی حضرت موسی بن عمران هم گناه کرد. شما برگردید زمین گناهی بکنید و برگردید چون کار شما تاکنون فقط صواب بوده است و بی گناه هستید ما شما را اینجا راه نمیدهیم.

ملا شیمعون برگشت روی زمین در خانه پسرزن همسایه اش باز بود؛ تا او را دید از شادی گریه اش گرفت و رفت برایش یک جای دم کند هنگامیکه دولا شده بود، ملا شیمعون دید بهترین فرصت برای یک گناه غیر قابل بخشش بدستش آمده، از آن استفاده کرد! و خواست برود. موقع خداحافظی پیرزن گفت ملا شیمعون، شما در زندگی همیشه صواب کار بوده آید ولی این صواب امروز شما از همه آنها مهمتر بود!